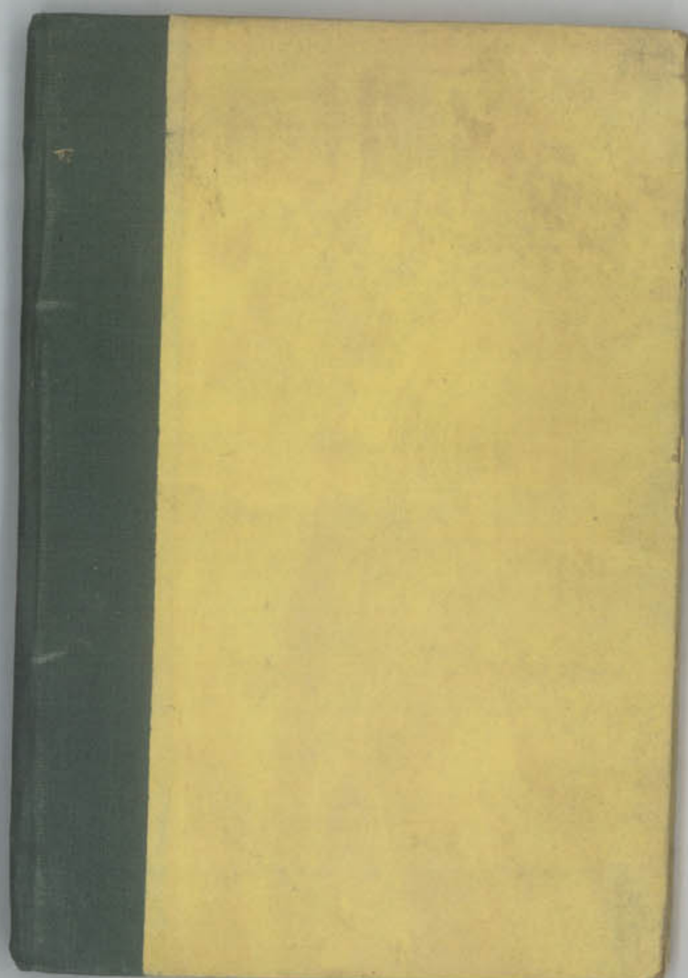
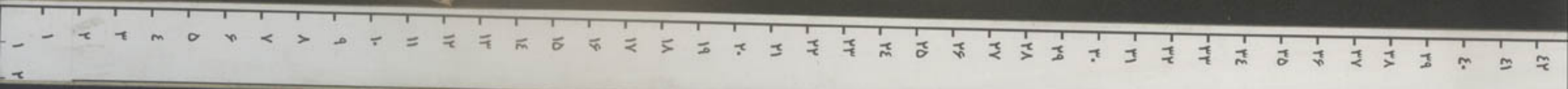
۷۰

۳۰/۴

"قاطف السادات"





[illegible]

۲۶



۱ تحفه اثنا عشریه ۱۶ اعتقاد نامه جامی علیه الرحمه

۲ نسائی شریف ۱۷ [illegible]

۳ شرح [illegible] ۱۸ [illegible]

۴ بخاری شریف ۱۹ [illegible]

۵ عینی شرح بخاری شریف ۲۰ اشعة اللمعات

۶ لسان المحدثین ۲۱ روضة الشهداء

۷ ابو داود شریف ۲۲ تاریخ طبری

۸ تاریخ الخلفاء ۲۳ مظاهر حق ...

۹ بزازیه ۲۴ تکمیل الایمان

۱۰ قاضی خان ۲۵ موضوعات ...

۱۱ تقلید الائمه ۲۶ شرح بلوغ المرام

۱۲ جذب القلوب ۲۷ سبیل السلام

۱۳ ما ثبت بالسنه

۱۴ مدارج النبوه

۱۵ فتح القدیر

قسطلانی ۲۸

[illegible] ۲۸

نسخ موقوف ۲۹

الاول ان اهل الحل والعقد قد يعقدوا امامة [illegible] رضي الله عنه

فقد صحت خلافته فكذلك خلافة عمر رضي الله عنه

بالوجه والتعاقد ثم خلافة عثمان رضي الله عنه [illegible]

ولكن خلافة علي رضي الله عنه قد [illegible] الامر

لان اهل الحل والعقد قد يعقدوه اي لا

كانو ان تعقدوه [illegible] والا فان قلت

لعقدوه فاقول ان معاوية رضي الله عنه لم يعقدوا

ان قلت نعم قلت فاثبت [illegible] من الكتب

الصحيحة وان قلت لا فاقول انه هو خارق الاجماع

او خلافة على غير صحيحة والحق [illegible]

فاقول [illegible] فان قال [illegible] والقول [illegible]

فهو [illegible] ولكن [illegible] عثمان [illegible]

موروث شود آمین رب العالمین اللهم اهد قومًا لا یعلمون

فهرست ابواب باب اول در مودة اولاد رسول علیه السلام

باب دویم در بشارت محبان اولاد رسول علیه السلام

باب سیوم در رعایت اولاد رسول علیه السلام

باب چهارم در فضیلت اولاد رسول علیه السلام

باب پنجم در ثبوت نسب علوی رضی الله عنه

باب ششم در وسیلت ساختن اولاد رسالت علیه السلام

باب هفتم در اسمار و القاب سادات علیه السلام

باب هشتم در بیان انکه سادات باصرار کفر کافر نمیرند

باب نهم در ذکر منشور سادات رضی الله عنهم

باب دهم در لعن کردن بر یزید و تابعان و اعوان او

باب اول در مودة اولاد رسول صلی الله علیه وسلم قال الله

تعالی ذلک الذی یبشر الله عباده الذین آمنوا وعملوا

الصالحات قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی

فی الکشاف والمدارک لما نزلت هذه الآیة قیل یا رسول الله

مِنْ قَرَابَتِکَ هٰؤُلَاءِ الَّذِیْنَ وَجَبَتْ عَلَیْنَا مَوَدَّتُهُمْ من
قَالَ عَلِیٌّ وَفَاطِمَةُ وَابْنَاهُمَا نکته دریں
آنست که چون مصطفی صلی الله علیه وسلم حبیب حق است
و علی محبوب رسول صلی الله علیه وسلم چنانچه بتواتر معروف علیه
و بتواتر مشهور است و مودة رسول اعز ترین اعزاز
و محبوبان او اشرف ترین اشراف پس اعز ابا اشرف
تشریف داد تا صدق الشیء فی محله باشد و مودة است
که جور و جفای محبوب شفا و دوا اند و جرم و خطا ویرا
وفا خوانند و بلیات و ماکانی وی سر نهند و جمله جز با هر
وی در نیازند بعده مودة کامل باشد پس مودة قربی بر مومن
سنی بنص صریح واجب است و ثابت شد که هر که قبول کند واجب
و معتقد شود مومن موحد باشد والا کافر و ملحد و ملعون و
مرتد باشد قال الامام الصغار شعر المودة هی التی فیها
ثبات واستقرار لان المودة هو الوتد وهو یدل علیه
وقیل المودة الصداقة ای التی فیها صدق بان یکون

محله

محله القلب دون اللسان الصدق دوست داشتن ومنه
الصدیق دراست کو داشتن ومنه الصادق وعلی هذا القول المودة
نهایة المحبة والمحبة الاطاعة والانقیاد وضدها الاستکبار والعناد
وعلیه قول الشاعر لو کان حبک صادقا لاطعته ان المحب لمن
البیضاوی یحب یطیع ولهذا قال فی تفسیر البیضاوی تفسیر مودة از ابن عباس رضی الله عنهما
٢٣ انست اگر میخواهید که در معرفت و مظاهرة ایشان سعی جمیل کنید
با دوستان ایشان دوست باشید و از دشمنان ایشان بیزار و علیه
قول الشاعر شعر با دوستان دوست ترا دوستی رواست با دشمنان
دوست ترا دوستی خطا است وفی الکشاف شعر تود عدوی
انت ثم تزعم انی صدیقک لیس النوک منک بعازب یعنی دوست داری
دشمن مرا پس گمان مبر که من دوست توام نیست بدین دعوی احمق
دور از تو فالحاصل مودة و تصدیق بمعنی واحد است والتصدیق
التسلیم والانقیاد و ترک الاستکبار والعناد واتفق علیه اهل ا
لشریعة واللغات از انکه کفار مخاطب اند بقبول شرایع نه بایمان

مثل عناد
مکلف اند تبرک عناد و اشکبار کسانیکه بمصطفی راجع است
جز ار و اولاد او همه ازین جاست اگر کسی جمیع اساس شرایع متن معمول
دارد و با نانه علوی را علویک گوید یا موی مصطفی را مویک گوید کافر
گردد و نیز اگر کسی محبوب رسول را دشمن دارد کافر گردد و بجدی اگر
گوید مصطفی که در را دوست دارد من دوست نمیدارم کافر شود
و بدین معنی است المتکبر ملعون یعنی تکبر با مصطفی و با کسانیکه
تکبر نبوی با رکردند زانکه تکبر و اهانه و جفا و حقارت ولد بو الد
عقلا و دینا جفا و شرعا غارت است و برادر زاده و دختر زاده
عیان هو اظهر البیان است بلک اهانه غلام که از نسل بهود و از
اهل هنود باشد سرایه بصاحب است و این معنی از صبیان
کافیه خوانان بتحقیق کرده باشی در ترکیب زید ضربت
غلامه ای اهنت تقدیر کرده اند چه گمان است تراکه اهانت
کفش عالم که از پوست گاو خرست بسا س رجله کفر بود لا سیما
که فرزند خر و اصلی و جگر کاله صلبی و قلبی است اهانه و عناد وی
بمصطفی صلی الله علیه و سلم سرایت نکند حاشا الله لا یظنه احد

ولهذا

و لهذا در تذکرة الاولیا میگوید هر کرا بر محمد علیه السلام ایمان است
و بر اولاد او ایمان ندارد بر محمد صلی الله علیه و سلم ایمان ندارد
یعنی اشکبار و عناد او لادش باز نیاید لا انک دانشمندی و
شیخی را از عناد مصطفی باز بیرون نیامده باشد آیا نمی بینی که
دشمن اولاد شاه دشمن بادشاه است و محب اولادش
محب شاه است و از بهر این در زاهدی و عتابی میگوید موده
اولاد رسول صلی الله علیه و سلم شرط اعانت زیرا که تصدیق و
موده بمعنی واحد است کما بیناه و آنچه بعضی حکما منطق گفته اند
التصدیق العلم و این معنی درین محل غیر مطابق است الا
از یک قول ابو علی سینا رحمه الله که درین محل تصدیق معنی
تصدیق گفته قبول است از انکه مجرد علم ایمان نیست کقوله
تعالی وان الذین اوتوا الکتاب لیعلمون انه الحق
من ربهم و ما الله بغافل عما تعلمون ای آنکسانیکه این
توریت میخوانند هر آینه می دانند که محمد پیغامبر راست و درست است

اما عمل ایشان خلاف علم است و مجرد یقین نیز ایمان نیست کقوله
تعالی وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلما وعلوا ای انکار کردند
آیات ما را که به موسی علیه السلام نازل گردانیده بودیم با آنکه یقین
میدانستند که آنها همه حق است و مجرد عرفان نیز ایمان نیست کقوله عز وجل
الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم الآیه
ای اهل کتاب هر آینه می شناسند محمد رسول الله را بی شک و شبهه
چنانچه پسران خود را شناسند و قیل الموده نهایة المحبه وفی تفسیر
السلمی عند قوله وقد شغفها حبا قال الجنید رحمة الله المحب
من لا یدری جفاء المحبوب جفاء بل یدری جفاءه وفاء وفی
کشف المحجوب عن یحیی بن معاذ رحمة الله حقیقة الموده
ان لا تنقص بالجور والجفاء ولا تزید بالبر والعطاء پس حاصل
معنی آیه آن باشد بگو یا محمد مر این گروندگان خود را نمیخواهم از
شما بر تبلیغ وحی اجر را مگر که جور و جفا او لاد من و احسان و حسنات
ایشان باز نگیرید و از فسق و فجور ایشان رعایه ایشان نگذارید

بجحد جحد و

احتراز کنید

داط

باستقبال بیرون آمد و در صندوقی که موی مبارک بود بر سر کرده
در شهر آورد امام شعبی فرمود که مثل شما بکسی ماند که مصحف را زیر
پای نهد و کفش پیغامبر بر سر کند زیرا که من بر صحابه کبار رفته بودم
که ایشان در آن وقت در صدر حیات بودند و پیران فهم مانده
بز زیارت ایشان رفتم دیدم بعضی ترک جمعه و سحون با عیال
و اهل کردند و بعضی منزوی بکوه و دور دشت مانده پرسیدم چرا چنین
شده اید فرمودند روی اینچنین امت که ظاهر دعوی ایمان کنند
و جگر گوشگان رسول را از آزار کشند روی ایشان نمیتوانم دید پس
وزیر درت افزون ز آرت بر داشت و تایب شد المقصود یزید
لعین بامر قتل حسین ایمن باتفاق کافر و موجب لعن شد سؤال
آنکه کسی قیاس کرده است قصه برادران یوسف را بر یزید گفت
در تفسیر احقاق میگوید که کشتن و قصد کشتن پیغامبر کفر است
و برادران یوسف چون از گفتن اقتلوا یوسف کافر نشدند بدلیل
آنکه شان را در نبوت یوسف علم نبود که کشتن حسین کفر است
و اهانت اسلام سرایه مصطفی خواهد شد پس قاتل حسین و امر وی
کافر نباشد جواب این بوجوه است اول کسی که گوید که او را علم
نبود خبر نفی است و خبر النفی نفی است دوم علم و عدم علم امری

مبطن است نه بحکم بالظاهر و لهذا در ینابیع میگوید هازل
کفر کافر است اگرچه قاصد کفر نباشد و در شرح لامیه میگوید که هازل کفر
عند الله و عند الناس کافر است سیوم آنکه گمان عدم علم در حق
کسی کنند که او مجنون است و یا آنکه دیوانه و صغیر باشد و یزید لعین ظاهر
چنین نبود چهارم آنکه در تفسیر فقها میگوید اولی آنست که ما حکم بقطع
نکنیم که برادران مهتر یوسف انبیا بودند زیرا که نبوت ایشان بدلیل قطعی
و بخبر صحیح ثابت نشده است پس بدان قول که ایشان انبیا نباشند
و معصوم از کفر نبودند پس چرا کافر نباشند پنجم آنکه اگر تسلیم کنیم که برادران
مهتر یوسف انبیا بودند و آن فعل از ایشان در حالت صغر و نارسیدگی صادر
شد بدلیل قوله تعالی یرتع و یلعب و بدلیل آنکه پیراهن خون آلوده
سلامت آوردند و گفتند فاکله الذئب و فعل صبی عفو است
کذا فی تفسیر الکشاف و یزید لعین صغیر و نابالغ نبود که این قیاس
بدو توان کرد ششم آنکه بر تقدیر تسلیم بلاغت ایشان بگوییم ما که
اقتلوا یوسف از ایشان صادر نشده است بدلیل قوله تعالی یخل لکم
وجه ابیکم اگر بیگانه نبودی یخل لنا وجه ابینا گفتندی و در تفسیر
امام نجم الدین میگوید برادران مهتر یوسف با اندیشه شدند که با یوسف
چه باید کرد شیطان بصورت پیر شده بیامد و گفت بکشید یوسف را

و یا در چاه افکنید ایشان گفتند ما بعد از عاق خواهیم شد و بخدای عاصی
خواهیم گشت گفت استغفار کنید و از صالحان گردید و امام رکن
الحق والدین المعروف بخواهرزاده رحمة الله میگوید اقتلوا یوسف از
برادران یوسف حدیث نفس بود و بغیر عزم و بغیر قصد و حدیث
نفس عفو است پس استدلال منع لعن بر یزید بدین العام دور است
و این تمام بحث در اعلام الهدی مذکور است الحدیث الثالث
فی الکشاف الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیمة مکتوب
بین عینیه آیس من رحمة الله الا و من مات علی بغض آل ٦
محمد لم یشم رائحة الجنة ترجمه مصطفی فرمود صلی الله علیه و سلم آگاه
باشید هر که با دشمنی آل محمد بمیرد کافر بمیرد و هر که بر دشمنی اولاد محمد
بمیرد در روز قیامت و نبشته شده باشد میان دو چشم او که نومید است
از رحمت خداوند تعالی و هر که بر دشمنی اولاد محمد بمیرد نیابد بوی بهشت
الحدیث الرابع فی الاربعین من ابغض اولادی فقد ابغضنی
و من ابغضنی فقد ابغض الله تعالی و من ابغض الله تعالی فهو فی
النار ترجمه پیغامبر فرمود صلی الله علیه و سلم هر که دشمن دارد اولاد
مرا پس بدرستی که او بتحقیق دشمن داشته باشد مرا و هر که مرا دشمن دارد
پس بتحقیق خداوند تعالی را دشمن داشته باشد و هر که خدا را دشمن دارد

بسم

جای او در آتش باشد والنار ابلغ من جهنم لان جهنم مقام وسیع یمکن ان
لایکون فیها النار بدانکه دشمن سادات تحقیق دشمن مصطفی است و دشمن
مصطفی دشمن خدا است و علوی محبوب رسول است هر که گوید محبوب
رسول را دوست نمیدارم کافر شود چنانچه اگر کسی گوید که مصطفی گرد
را دوست داشته است من دوست ندارم کافر شود در فتاوی ظهیری
میگوید که روزی هارون رشید با امام ابو یوسف قاضی یکجا طعام میخورد
ذکر کدو افتاد امام ابو یوسف گفت حضرت مصطفی کدو را دوست
میداشت حاجب هارون گفت من دوست نمیدارم ابو یوسف
گفت یا امیر المومنین بفرمای این حاجب را تا تایب شود و اگر تایب
نشود بفرمای تا گردنش زنند حاجب تایب شد بدانکه چون از نا
داشتن دوست کدو کافر بود خاصه نا دوستی علوی که احب الاحبار
حضرت مصطفی است کفر است بدانکه هر که رعایة اولاد رسول کنند
از ضلالة بهدایة و از شقاوة بسعادة باید عزیز من در حکایت اورده است
که در ابتدای جلوس سلطان شمس الدین التمش در دهلی سادات را
رواج نبود روزی چوبکی سر آمده و کبیری سال خورده بر سلطان رسید
سلطان با وی الفت گرفت و از خواصان خود ساخت و هر بار وی را
باسلام ترغیب میکرد آن کبیر گفت محمد بشر بود یا ملک گفت بشر بود

بروزی

و آنچه بمارثان باشد بر ایشان رساند لانه نتیجة المحبة
و علامتها کقوله تعالی ومن یقترف حسنة نزد له فیها
حسنا فی الزاهدی و العتابیة یقترف یکتسب و یعتمد هر که
ایشان را دوست دارد تحقیق ان دوستی را ثنا گوید و
مدام نیکوئی کند که دوستی ورای حسنه است و چون بعده
موده ذکر کردم معلوم شد که حسنه بعد موده است و فی زاد الفقها
مسئله لو قال لامراته ان احببتنی فانت طالق فلو قالت
احببتک طلقت لانها اخبرت عما فی ضمیرها و اما اذا
سکتت فلا یعرف الا بالاذی و هو زیادة الهبات و ا
لعطیات حاصل اگر مردی زن خود را گفت اگر تو مرا
دوست داری ترا طلاق اگر زن گوید دوست میدارم مطلقه
شود و اگر ساکت ماند شناخته نشود مگر بعلامت و آن از
زیادة عبارت و بخشش و عطیات است زیرا چه این
نتیجه موده و محبت است درین باب شیخ سعدی فرماید شعر
یار آن بود که مال و تن و جان فدا کند تا در سبیل دوست بپایان برد وفا

یتحمل

الرجل

بس چون معنی علامة مودة بتو روشن گشت ومومن بحکم نص
محب اولاد رسول است پس اگر ولدی از اولاد رسولی بر
مومنی رود که او خود را مومن میگوید و حوایج و اغراض بوی
عرض کند و چیزی از وی سوال کند و بخواهد هدیه باشد نه
گدیه زیرا انچه خواست مطلوب هیچ محب مکروه نه بنداردو
ولهذا مصطفی صلی الله علیه وسلم از یاران و اهل بیت خود
پرسیده است هل عندکم شیئا اکله فانی جایع وفی شرح البدایة
فی باب التیمم قد سال النبی بعض حوایج من اصحابه
بلکه وظیفه اتحاد و یگانگی آنست که کالای درست بی اذن
دوست ستانند وسمی لهذا النوع الرضا المستدل در
کلیله ودمنه میگوید هرکه نصیحت از پادشاه بپوشد و ناتوانی از
طبیب پنهان دارد و اظهار درویشی و فاقه بر درویشان
جایز نه بیند خیانت کرده باشد نه دیانت ودر فواید جلالیه
میگوید کاهی مصطفی صلی الله علیه وسلم در خانه بریده بیامد و او
در خانه نبود و دیگ بر آتش گرم کرد و طعام کشید و بخورد از انکه دوست

نخواهد

نخواهد رنجید بلکه شاد خواهد شد وفی ملتقط الناصری ولو
دخل فی بیت صدیقه وتسخن القدر واکل منه جاز ولو اکل
من کرم صدیقه ویعلم ان صاحب الکرم لا یکره لا باس به
پس چون معنی مودة و قضیه محبت چنین است عجب ترین
عجایب از کسانی است که خود را محب و عاشق رسول خوانند
و دوستان خاندان تصور کنند و ورثة الانبیاء والشیخ فی قومه
کالنبی فی امته خود را دانند و بانگ دانشمندی و شیخی خود را
نشر کرده ولیک اگر دعوة کنند اولاد رسول را که فقرا باشند
نخواهند والا انکه با خانه آیند از در بیرون رانند اگر دعوه به تحقیق
از ایشان کسی احق نیست و اگر بهر نمود از خلق است اجابت ان
خیانه است نه دیانت وفی الطحاوی اذا علم فی الدعوة شیئ
یلحق به الطعن فی الدین لا یجوز اجابتها در مشارق است
بد دعوة آنست که دران درویشان بیرون دارند و توانگران را
درون خوانند سبب ناگذاشتن فقرا دعوة را مصطفی بئس الدعوة

جواند خاصه فرزندان و دلبندان رسول که مودة شان بنص ثابت
شده است پس چون ایشانرا دوست نگذارند از محبت بیزار باشند
واین دعوة بنوه و ظهور عداوة باحضرت رسالت باشد شعر
وای نه یکبار بلکه صد بار وای ؛ زین همه کبر ان مسلمان نمای ؛ می آرند
که چون خواجه فرید الحق والدین گنج شکر رحمة الله علیه را با سندها
می آمد نذر مودی بیک شرط قبول کنم که سادات بخش در نذار بد
وجیه رجای شان کنید هر آینه بدین عادة قطب العالم گشته رعایت
شاه زادگان خواص دانند خصوصا رعایه کسانیکه بنص محل مودة
ومقر محبت اند کذا فی المدارک والکشاف ولم یقل الا المودة
فی القربی او المودة للقربی لانهم جعلوا امکانا للمحبة ومقرا لها
لانهم ذکروا بلفظ فی وهی للظرف وعلیه سعدی میفرماید شعر
سعدیا گر عاشقی کنی وجوانی ؛ عشق محمد بس است وآل محمد ؛ وقالوا
المودة کمال الرضا عن کل عیب والراضی کلیلا العین ولکن عین السخط
تبدی مساویا الحدیث الاول فی شرح التعرف فی الشی حبک
للشی یعمی ویصم یعنی ترجمه پیغامبر فرمود علیه السلام دوستی تو

کلمة
الشعر عین الرضا

هرچیزی کور کند از عیوبهت و گنگ و کر کند از طعون و استنکار
پس نتیجه این مقاله آنست که مودة فرزند مصطفی خاصه از
جهت مصطفی است صلی الله علیه وسلم قطع نظر از عبادات و
فجور ایشان زیرا انچه در آیه قربی مطلق مذکور است و فرزندی
با تباع و صلاح موقوف نیست از انکه هرچند که بنی آدم و بنی
اسرائیل از گناه خارج نشدند و هرچند که مصطفی افضل انبیا است
از بنی هاشم و عبد المطلب بیرون نشد و هاشم بود انچه بود
المقصود مودة اولاد رسول بفرمان خدا و نزد رحمان منزل در قران
واجب بملازمت مساویه بر جمیع مسلمانان است بلکه از اهم
طاعات است رعایة ایشان بر اطاعة فرمان رب است اگر از
جور و جفا و عصیان و خطا ایشان رعایة از ایشان باز گیری با نبی
مانی که نماز میگزارد یا روزه داشته باشد کسی وی را ناسزا گفت
وی از سر خشم نماز و روزه شکست پس بجفائی دیگری عبادت
رب گذاشتن ضرر خود و نه خشم بروی و حب ایشان از حب
مصطفی است صلی الله علیه وسلم کذا فی المشکات والمرقات شرح الحدیث

اصول

[illegible]

الثانی احبوا الله لما یغذوکم من نعمة فاحبونی لحب الله واحبوا
اهل بیتی لحبی ترجمه مصطفی فرمود صلی الله علیه وسلم دوست دارید
خداوند تعالی را از شکر هر نعمتی که بامداد میدهد شما را پس دوست
دارید مرا برای دوستی خدای و دوست دارید اهل بیت مرا
خاصه بهر من وفی علم الهدی عقیدة الشیخ الشیوخ رضی الله عنه
فمن کان فی قلبه حب رسول لا بد له من محبة اولاده یعنی
هر که باشد در دل او محبت مصطفی صلی الله علیه وسلم پس چاره نیست
از دوستی اولاد او ولابد گفت تا دانسته شود که حب این ان
اختیاری است نه طبعی زیرا که حب دو نوع است اختیاری و
طبعی کذا فی الکشاف الحدیث الثالث والذی نفسی بیده
لا تکون مومنا بالله حتی اکون احب الیک من نفسک قاله
لعمر بن الخطاب رضی الله عنه فانه قال الآن لانت احب
الیّ من کل شئ فقال الآن صرت مومنا یا عمر ترجمه
در نوادر علمی میگوید که روزی مصطفی صلی الله علیه وسلم دست
عمر در دست مبارک خود گرفته بود ابو القاسم گوید چون عمر

بود الآن

برای ایمان آوردن باید مصطفی صلی الله علیه وسلم دست وی
در دست مبارک خود گرفت پس گفت سید امرا از تو کسی
دشمن تر نبود اکنون ایمان آوردم بتو و دوست گرفتم ترا از
جمیع چیز مگر که از جان پس مصطفی فرمود نیست ترا ایمان بخدای
که جان من بفرمان اوست تا آنکه دوست تر نباشم سوی تو از
جمیع چیز یعنی از جان نیز پس عمر گفت یا رسول الله اکنون من
ترا از جان دوست تر میدارم پس مصطفی صلی الله علیه وسلم فرمود
اکنون مومن دینی وصحابی سهمی شدی خطابی گفت مرا
ازین محبت اختیاری است نه طبعی زیرا که محبت طبعی دوستی
مال و ازواج و اولاد است و آن باختیاری دست ندهد و محبت
خدای و مصطفی و برگزیدگان وی است و اگر اختیاری نبود
الآن عمر نگفتی شیخ احمد بخاری گوید هر که را اما او لا در رسول حب
طبعی است او در عین عنایت و عطیه است اگرچه گناه عالمیان
دارد و اگر محبت طبع نباشد باختیار دوست دارد و اگر بکوشش
وسعی دوست نیارد تحقیق داند که وی را از رحمت رانده اند
اگرچه از صباح تا رواح بپیشانی خود بر زمین مالد و علم اولین و
آخرین بخواند هیچ سودمند نیاید و بر وی اعتماد نشاید ازانکه

بسیار علما ربار رسانده شده اند علامت ثبوت ایمان آنست که
اولاد رسول را دوست دارد و طریقهٔ دوستی آنست که از دیدن
ایشان خوش شود الحدیث الرابع فی المصابیح رواه المطلب
بن ربیعة ان العباس دخل علی رسول الله مغضبا وانا عنده
فقال ما اغضبک قال یا رسول الله ما لنا ولقریش ان یلاقونا
بغیر ذلک فغضب رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی احمر وجهه
ثم قال والذی نفسی بیده لا یدخل قلب رجل الایمان حتی یحبکم
لله ولرسوله ترجمه مطلب ربیعه گوید من پیش تخت حضرت
رسالت حاضر بودم امیر المومنین عباس بیامد و در خشم شد مصطفی
فرمود یا عباس در غضب که آورد تر اگفت یا رسول الله چه
نقصان است مرا و چه زیادت است مر این قریش را چون با
یکدیگر ملاقات کنند برویها خوش خوش و بشره‌ها تازه میشوند
و چون ملاقی شوند با خویش نمیکردند پس مصطفی صلی الله علیه وسلم
در غضب شد چنانچه روی مبارکش سرخ گشت پس فرمود
بخدائی که جان من در امر اوست در نیاید ایمان بهیچ دلی تا
دوست ندارد شما را و لفظ کم خطابی است سوی جمع قرابات
و صدق محبت آنست که هرچه ایشان خواهند دریغ ندارد

الحکایة در

الحکایت در شرف النبوة است که در بغداد علویی بود که او را
سید خاتم گفتندی بسبب نامش چنان بود که بر دست شخصی انگشتری
بدید از وی خواست آن مرد نداد در آن شب آن مرد مصطفی را
علیه السلام بخواب دید که از وی روی گردانیده است و بروایتی
فاطمه رضی الله عنها را دید که از وی روی گردانیده است و میفرماید
که تو نمیدانی که انگشتری فرزند من بخواست ندادی بعده آن مرد
بسیار عذرخواهی کرد چون روز شد انگشتری را نشسته با چیزی دیگر
پیش آن شاهزاده آورد و بداد پس از آن بار سید خاتم گفتند
و اینچنین خوابها یکسی نمایند که او در آنچه خواهند و از آن جود کنند
و آنکه را دانند که بیگانه است دلیر گذارند چون ابوجهل و یزید
لعین الباب دوم در بشارت محبان رسول صلی الله علیه وسلم
قال الله تعالی ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا ان الله
غفور شکور ه فی الزاهدی هر که نیکویی کند در حق اهل بیت
رسول الله با نواع نیکویی از آنکه حسنة نکره است و انواع نیکویها
و حسنا نیز نکره است و انواع نیکویها بسیار است و از جمله آن
دو نیکویها بدک خاصه یاد کرد که همه انبیا و اولیا طالب وجوه آن
اند یکی آمرزش گناه دوم قبول طاعت باطل یعنی

غفورم که کرده اش بیامرزم و شکورم که طاعت باطلش بپذیرم
و این بشارتی است بغیر ازین حسنه بدین نعمت رسیدی یک
بجز اکتساب بقبول وعده فرموده دوم حسنا نکره فرموده تا
شامل باشد کل حسنات را و در آیه دیگر فرموده من جاء
بالحسنة فله عشر امثالها در قیامت آمدن بحسنه کاری صعب
است بعده مثل آن نیکویی ده جزا دهند عاقل آنست که
درین دنیا فانی جزای باقی حاصل کند لقوله تعالی ما عندکم
ینفد وما عند الله باق واگر نه فردا حسرتی برد و ندامتی خورد
اگر توانی بقدر امکان و وسع توانایی عطیات و هبات
در حق ایشان بکن اگر جان و روان فروختنی و درباختنی بود
درباز و فدا ساز و این نعمت بدست آر غافل مباش زیرا که
در غیر ایشان نیکویی کنی بعد قبول ده جزا دهند و در حق ایشان
بجز احسان بشارت و امید اختتامش بایمان است الحدیث
الاول فی الکشاف الا و من مات علی حب آل محمد مات
مومنا الا و من مات علی حب آل محمد مات مستکمل الایمان
الا و من مات علی حب آل محمد مات تائبا الا و من مات علی حب
آل محمد مات شهیدا الا و من مات علی حب آل محمد مات یزف

الی الجنة

الی الجنة کما تزف العروس الی بیت زوجها الا و من مات
علی حب آل محمد مات علی السنة والجماعة الا و من مات علی
حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائکة الرحمة ترجمه
مصطفی فرمود صلی الله علیه و سلم آگاه باشید هر که بدوستی التزام
اولاد محمد میرد با ایمان میرد و هر که بدوستی اولاد محمد میرد با کمال
ایمان میرد و هر که بردوستی اولاد محمد میرد تایب میرد و هر که
بردوستی اولاد محمد میرد شهید بمیرد و هر که بردوستی اولاد محمد
میرد ببوسند وی را بسوی بهشت چنانچه فرستادن عروس در
خانه شوی و هر که بردوستی اولاد محمد میرد بر سنت و جماعت
بمیرد والسنة فعل الرسول و شنیده باشی که مصطفی با ایشان
چه محبت و شفقت داشت والجماعة فعل الصحابة و همه
صحابه اجل بس بوی او محبت شان کمال داشتند و کذلک
التابعین و اتباع الصحابة و از آن گاه الی یومنا سنیان
ایشانند و هر که بردوستی اولاد محمد میرد گور وی زیارتگاه
فرشتگان رحمت باشد حاصل الاول حضرت عزت اولاد
رسول را دوست میدارد چنانچه در کنز العباد محل سجده شکر
می آرد بدوستی ایشان فرمود و همچنین دوست داشته

بدوستی ایشان فرموده وهمچنین صحابه وتابعین وصلحا محب و
فقهای مومن دوست داشته وبدوستی شان فرموده پس
محبت شان بنص قران وقول وفعل مصطفی وصحابه وتابعین
وسلف وخلف ثابت است پس هرکه قبول نکند منکر شریعت
ومرتد طریقت وملحد حقیقت باشد العلم بعلمه والسعید بعمله
وعلیه قول الشاعر شعر دم بدم دم از برای مصطفی باید زدن
دست دل در دامن ال عبا باید زدن نقش حب خاندان بر لوح دل
باید نگاشت مهر مهر حیدری بر دل چو ما باید زدن دم مزن با هرکه
او بیگانه باشد از نبی اصل او را اسر بر باتیشها باید زدن الا
گر نفس خواهی زدن با اشنا باید زدن هر درختی کو ندارد میوهٔ
حب نبی اصل او را سر بر باتیشها باید زدن پس هرکه اولاد
مصطفی را بدوستی او دوست دارد فردا قیامت با مصطفی و اولاد
او انگیخته شود الحدیث الثانی من الدرر عند قوله تعالی عند
ملیک مقتدر قال اما علمت من احبنا وانتحل محبتنا
اسکنه الله معنا عند ملیک مقتدر ترجمه مصطفی فرمود صلی الله
علیه وسلم یا علی ایا نمی دانی تو هرکه دوست دارد ما را الفظ جمع
ذکر کرد تا جمیع اهل بیت را شامل وتعظیم کند دوستان ما اقرار

وجای دهد

وجای دهد او را خدای عز وجل نزدیک عند ملیک مقتدر یعنی
که نزدیک مصطفی جای یابد بمرتبه مصطفی شود الحدیث الثالث
من شرف النبوة والدرر روی علی کرم الله وجهه اخذ بیده ا
لحسن والحسین وقال من احبنی واحب هذین الصبیین
وآباهما وامهما کان معی فی درجتی یوم القیامة ترجمه روایت
میکند امیر المومنین علی رضی الله عنه که مصطفی صلی الله علیه وسلم
بگرفت بدست مبارک خویش حسن وحسین را و دران حال فرمود
که هرکه دوست دارد مرا واین دو خورد کان را و مادر و پدر ایشان را
باشد با من در درجه من روز قیامت در بهشت پس کدام نعمت
ورای این باشد وکدام ابله جاهل بود که برین نکو شد الهی
گروندگان امت محمد را ازین نعمت محروم نکردانی وغافل
نکنی وهر یکی را بدین دولت مشرف گردانی الحدیث الرابع
فی المعنی عند قوله تعالی وان من قریة الا نحن مهلکوها
الایة قال طوبی لمن مات فی حبنا واهل البیت او
قتل فله الجنة ترجمه مصطفی فرمود صلی الله علیه وسلم خنکی
ومژده باد مران کسی را که دوستی ما وفرزندان ما بمیرد ویا کشته
شود پس بهشت مر او را باشد مسئله فی دستوران محب الرسل

وآباهم

واولاده کان فی الجنة ببشارة النبی علیه السلام لان قوله صدق
ووعده حق کان کما قال الحکایت درتفسیر معنی میکوید عند
قوله تعالی قل کل یعمل علی شاکلته ای علی نیته روزی امیر المومنین
عمرو بن اللیث رحمة الله علیه سلطان بلخ سوی صحرا بعرض لشکر
بیرون امده بود دید لشکری کران چند کروه فرود امده چون بدید ها
های بکریست وکفت ای کاشکی که در روز محاربه امیر المومنین حسین
این در کربلا با این لشکر می بودمی تا جان وزدان خویش درا این
لشکر کران بهر ان شاهزاده راستی فدا ساختمی و در می باختمی
ان شب یکی از اجلای ان شهر بخواب دید که مصطفی علیه السلام
میفرمود ای فلان عمرو بن لیث را از ما سلام برسان وبکو که
بر نیت او ما را اطلاعی دادند بثواب رسیدی و در کفایه شعبی
میکوید که بعد نقل عمرو بن لیث را در خواب دیدند پرسیدند
که خدای تعالی با تو چه کرد کفت هم بدان نیت امرزیده شدم
الهی همه مومنان را توفیق محبت خاندان مصطفوی روزی کنی
بحرمت النبی واله اجمعین الباب سیوم در رعایت اولاد
رسول صلی الله علیه وسلم قال الله تعالی واعلموا انما غنمتم من
شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی الایة فی الکشاف

ویقدمون

ویقدمون سایر الناس لانهم اسوة ای قدوة وفی المنافع
ویقدمون علی سایر الناس ترجیحا للقرابة زیرا که قرابتی
وفرزندی مصطفی از جهت شرف مصطفی علیه السلام از علم
وتقوی راجح است سیما با تمامه وفی شرح الاسلام فی
باب السفر ویقدم اولاد الرسول فی المشی والجلوس وفیه
ایضا فی باب الصحبت ویعظم اولاد الرسول وینبغی ان یقضی
حوایجهم ویحبهم بقلبه ولسانه ویقدم علی نفسه فی کل شان
فی التشریح الامام فخر الحق والدین الرازی رحمة الله علیه
لا یجوز الرجل العالم والمتقی ان یجلس فوق العلوی الامی و
ابیه الامی لانه اسارة فی الدین وروی ابن رستم عن محمد
المرزة ای در جمیع کارها اولاد رسول را بر خود مقدم دار زید
و در صدر بر ما خواننده را نشستن جایز نیست که این کاری بد است
در دین چه کویم اکاه باش ای عزیز من که از صدر نشستن ذلیل
عزیز نشود واز فرود نشستن عزیز ذلیل عزیز نشود بلکه بزرک
کسی است که مرتبه وجای خود شناسد وانکه فرود نشیند
در عظمت وی هیچ قصور نپذیرد واکر تو اولاد رسول را از بهر عدار
و یا حقارت بر صدر نه نشانی و با سلام نکنی اثبات راجح کم ای اکرچه

یزیدیان هزار ماه ایشانرا لعنت فرستادند خداوند تعالی بهر
عمارت دل ایشان ثنا میگوید کقوله تعالی سلام هی حتی مطلع
الفجر فی الروضة ای ثنای علی اولاد محمد وقوله تعالی سلام
علی ال یاسین ای ال محمد وهو مقطوع عن الاول کذا فی
الزاهدیة الحدیث الاول فی الاخبار المختار وشرف النبوة
اربعة انا لهم شفیع یوم القیمة ولو اتوا بذنوب اهل الارض
المکرم لذریتی والقاضی لحوائجهم والساعی عند اضطرارهم المکرم
والمحب لهم بقلبه ولسانه ترجمه مصطفی فرمود علیه السلام
که چهار کس اند که من شفاعة کننده ام ایشانرا روز قیامت
اگرچه امده باشند بگناهان تمام اهل زمین یکی گرامی دارنده اولاد
من دوم برارنده حاجات ایشان سیوم ساعی در کارهای ایشان
چهارم دوست دارنده برای ایشان بدل وزبان وفی الدرر
هم حجة الله علی الوری فیهم نزل هل اتی وقل لا اسالکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی علیه قول الشاعر هم معشر
حبهم دین وبغضهم کفر وقربهم منجا ومعتصم یعنی سادات
گروهی اند که دوستی ایشان دین است واز دشمنی ایشان
کفر وقرب ایشان جای نجات ومحل عصمت است هر که
اینکه

را تکلیف آفریده اند ایشانرا اشنایند وشناسند والا مصرع
عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغ شکار شعر بودیم گوهری بتو افتاده
رایگان نشناختی تو قیمت ما از سر جفا بی دیده کا شناسد
خورشید را اخر خود شناسنده گرچه داند یاقوت را بها حکم خدا
بود و گر باید بگو خاقانی از کجا دعوای تو از کجا هر چند که ابو
جهل از مصطفی فوقیت جست و فرعون از موسی استکبار
کرد عند الله ذلیل و خوار شدند و اگر تو نیز اولاد رسول را هزار
بار خوار و ذلیل کنی و اهون خلائق عند الله اعز اند و در عظمت
وجلال ومنزلت وکمال ایشان قصور ونقصان نپذیرد کما قال 10
الشاعر اندر کمال احمد مرسل چه کم شود بوجهل اگر جلیل نگوید ورا دود
فی الکشاف عن السدی ان المودة فی القربی نزلت فی ابی بکر و
ابن خطاب ولا اسالکم در حق ابو بکر است از انکه حضرت صدیق
عمر مودة ایشان بکمال داشت از انکه عتیق یار ورفیق غار وانبر
ابرار وافضل خیار بود قدر ایشان او داند وقال الشاعر نور
باید که نور را ببیند دیده دیو کا حور ببیند جنس باید که جنس را داند
غیر کاتب نبشته کا خواند الحدیث الثانی فی المشارق قولوا اللهم صل
علی محمد وعلی ازواجه وذریاته کما صلیت علی ابراهیم وبارک

على محمد وازواجه وذرياته كما باركت على ابراهيم وآل ابراهيم
انك حميد مجيد ظ در علمی میگوید صحابه بپرسیدند یا رسول الله بر تو
چگونه درود گوییم فرمود که بگویید ای بارخدای رحمت کن بر
محمد و بر زنان و فرزندان محمد چنانچه رحمت کردی بر ابراهیم
و برکت آر بر محمد و زنان و فرزندان محمد چنانچه برکت کردی
بر ابراهیم و آل او والبارک التعظیم كذا في الزاهدي
سوال خداوند تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه
و ما میگوییم اللهم صل علیه خداوند تعالی میفرماید درود گویید
بروی و ما میگوییم تو درود گو بروی این امر بمعنی قبول است
یار جواب درود از خداوند مغفرة است و از مومنان دعا
خداوند میفرماید که محمد را دعا کنید ما میگوییم بر محمد رحمت کن
در اخر ظهیری آورده است چون خدای و محمد پاک است و نحن
فینا العیوب پس التماس میکنیم که ملکا تو پاکی و محمد پاک است
درود گو بر محمد تا درود پاک بر پاک باشد اما ابو القاسم رحمه الله
علیه میگوید عجیب ترین اعجاب از آن کسانیست که در نماز گویند
ای بارخدای بر اولاد محمد مصطفی درود گو و بیرون نماز زبان ایشان
استکبار کنند مغرور بجاه و دولت و مال و مملکت شوند و اگر بر کاب

درود جواب

ودند جواب ندهند و این عین خاصه فرعون است در خلا
تیار کنند و در ملا گوید انا ربکم الاعلی گویند و نداند ان بطش
ربک لشدید گرفتن پروردگار تو هر آینه سخت است یا حال
موافق حال کن یا حال موافق حال کن تا اقوال کار و کردار با
خاندان ایشان است باندیش تا شرمسار نگردی چنانچه در نماز
درود میگویی بیرون نماز نیز تعظیم کن یا چنین که در بیرون نماز
استکبار میکنی درون نماز نیز کن عیاذا بالله منها در مضمرات
نقلا از زادی می آرد هر وقتی که نام مصطفی صلی الله علیه وسلم شنوند
درود گفتن واجبست و فتوی هم برین است تا مخالف باشند
با خوارج علیهم اللعنة كذا في شرح البزدوي عند قوله وصلى عليه
در مدارک میگوید حضرت عزت در دنیا فرشتگان را فرستد تا هر که
نام مصطفی صلی الله علیه وسلم شنود و درود گوید آن فرشتگان مر او را
دعا کنند خداوند تعالی آمین گوید ای اجبت و در خلاصه میگوید
که در اخر الزمان هیچ طاعت بی ریا غیر درود نیست الحديث
النافع في شرح الفرائض السراجية من كتب صلى الله على اسمي في كتاب
لم تزل الملائكة يستغفرون له ما دام اسمي في ذلك الكتاب
ترجمه مصطفی صلی الله علیه وسلم فرمود هر که بر من درود نویسد

در یکتاب خود همیشه اور افرشتگان طلب آمرزش کنند تا آنکه نام من دران کتاب باشد المقصود حضرت غوث ذکر خود با ذکر مصطفی یاد کرد و مصطفی درود خود با اولاد جمع فرمود تا عاقل داند که جزء از کل و فرع از اصل خارج نیست و لهذا امام سلمی رحمة الله علیه میگوید هر که را اشتیاق بزیارت حضرت رسالت باشد و بعذری باز ماند با اعتقاد پاک زیارت حسینی کند ثواب زیارت مصطفی صلی الله علیه وسلم حاصل گردد و امام محمد حسن شیبانی رحمة الله علیه میگوید بارها دیدم که حضرت امام اعظم شب زنده داشتی و بروز همه ایام بودی و بنیت زیارت مصطفی صلی الله علیه وسلم بزیارت امام محمد باقر رضی الله عنه آمدی و فتوحات بمجاوران دادی و خود جاروب خانقاه کردی همانا از همچنین مراعات امام اعظم و سراج عالم شد رضی الله عنه و عجب ترین اعجاب از آن کسانیست که روضات سادات درون شهر گذاشته بزیارت زید و عمر قصد کنند زهی غفلت و حرمان سعادت

شعر

غرق آبیم و آب میجوئیم ❊ در وصالیم و بیخبر ز وصال ❊ آفتاب اندرون خانهٔ ماست ❊ در بدر میرویم ذره مثال ❊

الحدیث الرابع فی الفوائد الجلالیة اَکْرِمُوا اَوْلَادِیْ الصَّالِحِیْنَ لِلّٰهِ وَالطَّالِحِیْنَ لِیْ

ترجمه

ترجمه مصطفی صلی الله علیه وسلم فرمود بزرگ دارید اولاد صالحان را بهر خدا و اولاد فاسقان را بهر ما از آنکه با نیکوکار بد بودن خیانت است و با نیکوکار نیک بودن معامله است و با بدکردار نیک کردن رعایت است مسئله چون حدیث برین نهج است اگر حسینی اصرار فسق و تکرار جنایات کند تعزیر بتغیر اعلام جایز باشد یا نی جواب فی تشریح الامام فخر الحق والدین الرازی رحمه الله الناس کلهم علی اربع مراتب عند الفقهاء و تعزیرهم کذلک الاول اشرف الاشراف یقال له فی عرفهم اطرف الاطراف و اخطر الاخاطر و نحو ذلک و هو الفقیه العلوی والتقوی بناء علی ان شرف العلوی بشرف نبینا و شرف الغیر یزول بالاختیار النواهی کقوله عز و جل واوحینا الیه لتنبئنهم بامرهم هذا وهم لا یشعرون نزلت فی اخوة یوسف علی سبیل الاعلام وهم فیهم بمنزلة التعزیر علی تکرار الجنایات التی صدرت منهم کالقصد بالقتل و بیع الحر والکذب بان قالوا فاکله الذئب والعقوق بالوالد و علی ذلک لم یرد الله فیهم الا الاختیار فعلم ان تعزیرهم هذا لا غیر و شرف النسب لا یزول به و قال ابو عبد الله الجرجانی رحمه الله علیه ان العلوی اذا اعتاد الفسق فللامام ان یجعل منهم

کفته اند

لا یزول بشرکه الفسق و اصرار العصیان الا ان یزول النسب

قاضيا ولا القاضي اما يامر العلوي بجره فيحبسه ثم يعزره لانهم قبيلة واحدة ولا يجوز لقاض اخر بغيره اي بغير الاعلام وهو ان يقول القاضي سمعت انك فعلت كذا وكذا واختلفوا في الفقيه قال بعضهم يزول شرفه بالاصرار والتكرار لان العالم من اتبع العلم وقال بعضهم لا يزول شرفه لان شرفه ثبت بالحكم والعلة اذا ارتفعت لا يرتفع الحكم الثاني الاشرف والشريف يقال له الاظرف والظريف والاخطر والعفيق وذو شرف وخطر وظرف ومروة والاعتبار ونحو ذلك وهو الزاهد والزاهد والزاهق فتعزيره الاعلام والجر الى باب القاضي الثالث اوسط الناس وهو الرجل الذي اكثر كلامه حسنا وفعله رضيا وقوله صدقا ولم يكن معلن الفسق سواء كان سوقيا او لا فتعزيره الاعلام والجر الى باب القاضي والحبس وقيل الضرب الرابع الخسيس ويقال له الاخس والذليل والارذل وهو الرجل الذي اكثر كلامه شتمة وفحشا وفعله فسقا وقوله كذبا فتعزيره الاعلام والجر والحبس والضرب ونحو ذلك ويجتهد القاضي فيه وذلك عند الفقهاء لذا يتدرج اهل اللغة والعرف لان الترتيب ليس عندهم ويقولون للعلوي شريف وللفقيه مولانا وللزاهد شيخ ونحو ذلك قوله وهو الفقيه والعلوي انما اخر العلوي لان هذه الموضع موضع التعزير والاهانة كقولك كل اهاب اذا دبغ فقد طهر الا جلد الخنزير والادمي كقوله عز وجل لهدمت صوامع الاية اخر المساجد لانه موضع التهديم قوله الفقيه وهو الذي يوخذ من الفقه ويعتمد على فتواه في البلده ولا معتبر بغيره هكذا روى الحسن عن ابي حنيفة وبشر بن وليد عن ابي يوسف وابن رستم عن محمد كذا في شرح الهداية والدرر الفقه في اللغة فهم غرض المتكلم من كلامه وفي شرع العلم بالشيء بصفة الاتقان مع اتصال العمل به والفقه ثلثة اجزاء الاول العلم بالمشروعات الثاني اتقان المعرفة على النصوص بمعانيها الثالث ضبط الاصول والعمل بذلك فاذا تمت هذه الاوجه كان فقيها عند الكل لفوات الا تقان ومن جمعها بدون العمل لم يكن فقيها وعليه النصوص والاخبار عدد الرمل والحصى كقوله تعالى كمثل الحمار وكمثل الكلب كذا في شرح البزدوي قوله العلوي وهو الذي ينسب الى الحسن والحسين عند الفقهاء وقوله كذا وكذا وهو عبارة عن تكرار الجنايات كقولك على كذا وكذا من

ذلك

فمن جميع الكلام والعلم وابان دون ومن الاضعاف عن بعض

قيل وزيغلة في اول مرة فله كذا وكذا قوله وقيل اعلم آن
لفظ قيل يذكر في قول البعض قوله شرف العلم في قشيرية
ليس العلم بكثرة الروايات وانما العالم من اتبع العلم و
اقتدى بالسنن قوله الزاهد وهو التارك والمعزول
والقايد وهو من روساء العسكر والزاهق وهو من
روساء الكفار العجم كذا في المغرب وانما قال الكافر شريف
بتصورهم قوله تعالى واغرقنا آل فرعون والآل لا يطلق
الا على الاشراف فعلم كان فرعون من الاشراف بتصورهم
قوله وقيل القرب فبعض العلماء ينسبون هذا الى ابي
حنيفة رضي الله عنه في الناطق بهذه العبارة الزاهد و
العابد والزاهق والعابد من اوساط الناس اذا فسق
اول مرة يوعظ ثم الاعلام ثم الجر ثم الحبس ثم القرب وفي
الولوالجية رجل شتم الناس اذا كان اول مرة يوعظ وقيل النظيف
من اجتنب عن المحارم سواء كان سوقيا او لا قوله الخسيس
اي السوقي لكثرة فحشه وحلفه وقيل عوام الناس لقباحة
افعالهم وفي التاتارخانية في الكفو قال القاضي علي النسفي
رحمه الله الخسيس الذي يخدم الظلمة وان كان صاحب مروءة

لانه يا كل

لانه ياكل من دمار المسلمين حاصل تفسير سورة يوسف امام ضياء الدين
سنامي رحمه الله وجز آن ميكويد كه علوي را تعزير بجر وحبس وضرب
جايز نيست زيرا كه شرف او اصلي وذاتي است بشرف مصطفى
صلى الله عليه وسلم وما بالذات لا يزول هرچند كه جنايات كنند چون
قطع نسب وي نشود شرف خاتمه زايل نگردد وعليه اقلام الامة نكته
تعزير شريف عملي است چون مهتر آدم صلوات الله وسلامه عليه را
زلت در وجود آمد نيز هرچند كه فرزندان وي كفر كردند في الحال معذب
نشدند وموجب رجم ورجيم نگشتند از آنكه شرف اصلي از آدم داشتند بلكه
رسل وكتب براي وعظ واخبار واعلام منزل شدند وابليس بعمل
تعليم وكثرت عبادات وطاعات وصف از ملك گشته واشرف
عملي شده بود كقوله تعالى واذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا
الا ابليس كان من الجن ففسق عن امر ربه چون فرمان خدا را استكبارا
كه سجده كنيد آدم را شيطان ذات خود را ابدا كرد وحجت سقيم
واستكبار پيش آمد پس هم با اول جنايت موجب رجم شد از آنكه شرف
اصلي نداشت قوله الا ابليس استثناء متصل است وابليس جنس
ملك نباشد باعتبار وصف ملك كقولك للزاهد ملك ولهذا
گفته اند كه درميان زاهلي وعملي فرق بسيار است وهم از اين گويند

که بر عمل اعتماد و تکیه نباید کرد از انکه بسیار اهل تجرید و علمار کثیر رانده اند
دانا داند که شرف نسب مصطفی صلی الله علیه وسلم چگونه شرف است

حکایت می آرند که در مجلس سلطان عمرو بن لیث پادشاه بلخ در
میمنه علویان می نشستند و در میسره فقها روزی دانشمندی غریب
با دعوی عجیب بیامد و با سلطان مصافحه کرد و بصدر علویت نشست
سلطان گفت که در این زمان افضل انسان کیانند گفت علویان و
فقها سلطان گفت پسری دارم و آرزومندم که فقیه شود گفت توانم
که فقیه کنم باز سلطان گفت تمنا دارم که پسر دوم را علوی کنم تا هم در
شرف در خاندان متن باشند دانشمند گفت ای شاه این شرف
اصلی و نسبی است بعمل و کسب دست نمیدهد تا ارحام امهات
و اصلاب آبا رجع نشوند و ایشان در حیات و ممات و حشر و
قبر افضل اند بفضل النبی علیه السلام و شرف علم و زهد کسبی و
عملی است هر کسی بهر وقت که خواهد بدست آرد و چون ترک و هدا
صار کما کان چنانچه لشکری اگر کار ترک سپاهی بگذارد از قومی که بود باز
هم دران قوم داخل شود پس سلطان عمرو بن اللیث فرمود و بر ابد
هیچ مجلس در آمدن نه دهند از انکه او مرتبه خود نشناخت والله اعلم
بالصواب

الباب چهارم در فضیلت اولاد رسول صلی الله علیه وسلم

در ترتیب فضل بقول علمای اهل سنت و جماعت قال الله تعالی والله فضل
بعضکم علی بعض فی الرزق الایة حاصل کتب العقاید الکلامیة والتمهید
وعبارة دستور الحقایق الامام فخر الدین الهانسوی رحمة الله علیه قالت
المعتزلة وبعض الشیعة والمتقشفة لیس الفضل بالترتیب انما الفضل
بالعلم کقوله عز وجل قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون
الایة والعالم افضل العالم کیف کان وعلی هذا الفضل لابلیس
لتعلیمه الملک وخضر وبلعم افضل من موسی لکثرة العلم وتعلیمه منه
وجبرئیل من محمد صلی الله علیه وسلم کقوله تعالی وعلمه شدید القوی
واهل الکتاب افضل من نبینا قبل الوحی وبعده ومن الخلفاء
والصحابة والناس اجمعین واجمع علی ان الفضل بالترتیب افضل
العالم محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم ادم ثم سایر الانبیاء ثم الخلفاء
بترتیب الخلافة ثم اولاد فاطمة بنت الرسول لقربهم منه ثم العشرة
المبشرة ثم اهل بدر ثم حدیبیة ثم الصحابة لصحبته ثم التابعون لا
تباعهم واویس خیر التابعین بالحدیث ثم ابو حنیفة ثم العلماء
العاملون ثم من ینفع الناس ممن خالف هذا فقد ضل سواء
السبیل حاصل افضل العالم مصطفی صلی الله علیه وسلم بعد وی ادم
صفی بعد وی سایر الانبیاء علیهم السلام بعد ایشان خلفاء اربعه بعد

ایشان اولاد فاطمه لقربهم من الرسول صلی الله علیه وسلم بعد ایشان
شش نفر دیگر از عشره مبشره بعد ایشان صحابه دیگر زیرا که اگر کسی علم
اولین واخرین خواند بالقدر رکوه احد صدقه زر ونقره دهد بمنزله یک
صحابه نرسد اگرچه آن صحابی فاسق یا باغی یا خاطی چون معاویه و
امثال آن باشد اگرچه خواجه اویس چه امام اعظم بود وهمچنین کناست او
عالم بی ایمان از مومن امی فاضل نه اگرچه ابلیس و بلعم است وهمچنین اهل
رفض و اعتزال و سایر بدمذهب اگرچه عالم اند از یک مومن سنی فاضل تر
نه اند چه گوییم که چگونه باشد در تشریح میگوید نزدیک فقهاء عالم صحابه آنست
که تاویلات قول و فعل رسول دریابد و بعمل مقرون کرداند و ناسخ و منسوخ
وما بقی از شرایع و عالم تابعین آنست که اجماع و اتفاق و تاویل و تمهید
وصواب و خطاء اقوال اصحابه و افعال شان دریابد و بران کار کند
و عالم تبع تابعین آنست که اقوال و افعال علماء مذاهب اربعه دریابد
ومذهب اربعه دریابد و مذهب خود بدلایل حجج و توجیه ثابت کند و درست
کرداند و مذهب خصم چون شافعی وغیر آن بر خطا کند و مذهب اهل
بدع باطل کرداند و عالم باشد والا مبتدی متعلم باشد حکی بشر بن ولید
عن ابی یوسف القاضی رحمه الله ان المتفقه جلسوا حول ابی یوسف
رحمة الله علیه وقالوا العالم افضل العالم کیف کان وان کان یعنی سوا کان

کافرا

کافرا او فاسقا قال ابو یوسف رحمة الله من العالم زعمهم قالوا ابلیس و
بلعم فقال ما حد العالم وما مقدار العالم فبهتوا وسکتوا یعنی مردم چه قدر
علم خوانند که عالم خوانند واشرف اشراف گویند پس اهل مذهب بدع
درین سوال حیران گشتند عزیز من مقدار علم کسبی نه الفیه اگر قدر علم معلوم
بودی بسید رسل فرمان نشدی کقوله تعالی وما اوتیتم من العلم
الا قلیلا وموسی صلوات الله وسلامه معاتب نشدی در دعوی
علم می آرند سئل موسی علیه السلام من اعلم الناس فقال انا
اتیتم وقیل لابی حنیفة رضی الله عنه یا صالح فقال الامام هذا اسم
احب العالمین ولست منهم بفضل الله نیز رقتی بلا اجاه ولهذا
قالوا الفیض لا ینقطع ونیز می آرند که امام اعظم رضی الله عنه در مبادی
حال اجتهاد بهیچ تلامیذ رخصت استدلال نه دادی روزی کودکی
در کناره چاه میگشت امام فرمود بترس که بلغزی و در چاه بیفتی
آن کودک گفت اگر من بلغزم تنها در چاه بیفتم ترا باید ترسید که خود
را مقتدای عالم ساخته اگر بلغزی عالمی را غرق کنی امام بیهوش گشت
چون بهوش باز آمد رخصت اجتهاد فرمود و در بعضی مسایل از قول
خود رجوع کرد از انکه علم و عمل نه بمانست که بوی تکیه توان کرد و خود
را عند الله فاضل توان دانست عجب ترین اعجاب از آن نادانست

که هنوز نحو وصرف نخوانده وتعلم اصول وفروع نکرده بهر صدر نشینی وحلوا وشیرینی
وذراع بزرگ وبارانی ببر کرده خود را از ورثة الانبیاء وعلماء امتی کانبیاء
بنی اسرائیل تصور کرده آیه اوتوا العلم درجات در حق خود بیند اشته
واز اشراف خود را فایق شمرده خود را مجتهد عصر ومفتی دهر دانسته بهر آینه
این آن زمانه است که مصطفی بنور معجزه دریافته ونشان ان داده جاهل
ودر مشارق است در آخر الزمان مردمانی باشند که سران ایشان جاهلان.
باشند پس فتوی بغیر علم دهند فضلوا واضلوا خطائی گویند که زمانه این
که مردمان خود را عالم وزاهد گویانند در ربانی وشیربانی ملوکان کنند وخواهر
فضل وصدر نشینی خود را کانبیاء بنی اسرائیل تصور کنند وماننداند تمثیل
شان بهر آنست که همه انبیاء بهر حق جان داده واز خوف وجور وظلم از
حق گوئی باز نمانده اند ما ایشان چنین کنند نه بهر آنست که برای انعام
وادرار ورثة الانبیاء گویانند واز هیبت حق گوئی بمعذرت پیش
آیند که ملوک در گفته ما اند اگر حقیقت چنین است قرب الشاه
خیال ووبالست عزیز من چون مردمان بملوک زمانه امر معروف
نتوانند وبموافق مزاج شان سخن گویند چون دجال با قهر شدید بر
داشته بیرون آید ویکسوی بهشت وحوران وبسوی دیگر دوزخ
وعذاب نماید بادی چگونه مخالف توانند شد وچون از انعام وادرار

بم زر

میترسیند ان حوران وغلمان چگونه توانند کذا انست بهر آینه منقاد پیش
خواهند بود عزیز من بمجرد بحث وایراد ونماز وعبادة معتقد کسی
تا با حق راست ودرست نه بینی زیرا چه بسیار شیاطین چرب زبان
باشند **در آخر ظهیری** آورده است اگر عالمان بهر حق باشند مردمان را
از ایشان خوفی باشد وچون حق کم گویند خوار شوند ومردمان ایشان را
بد گویند الغرض اولاد رسول فاطمه رضی الله عنها بعد خلفاء اربعه از همه
اصحابه وتابعین فاضلتر اند **کذا فی شرح النبوة الحدیث الاول**
الحسن والحسین فاضلان فی الدنیا والآخرة وابوهما خیر منهما **ترجمه**
مصطفی فرمود صلی الله علیه وسلم که حسن وحسین رضی الله عنهما فاضلند
بعد امیر المومنین علی رضی الله عنه وازینها دلیل انست که اولاد رسول
از خلفاء فاضل نیستند **وقال عز وجل** ان الله اصطفی آدم ونوحا
وال ابراهیم وال عمران علی العالمین **فی الکشاف** ان نبینا کان
من آل ابراهیم فی التشریح اولاد نبینا فالکل آل ابراهیم **الحدیث
الثانی فی المشارق** ان الله اصطفی کنانة من ولد اسمعیل واصطفی
قریشا من کنانة واصطفی بنی هاشم من قریش واصطفانی
من بنی هاشم **ترجمه** مصطفی فرمود صلی الله علیه وسلم خداوند عز وجل
بزرگ گردانید کنانه پسر مهتر اسمعیل را از دیگر پسران وقریش را

از کنانه و اولاد هاشم را از قریش و مصطفی را از بنی هاشم پس اولاد
فاطمه از بنی هاشم فاضل اند بفضل رسول الله صلی الله علیه وسلم کقوله
تعالی قل ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین فی المدارک
والکشاف صح ببرهان فانا نعظم ذلک الولد واسبقکم الی طاعته
کما یعظم الرجل ولد الملک لتعظیم ابیه فی النراهدیه والعتابیه الولد
خیر الوالد فتعظیم الولد مستلزم لتعظیم الوالد فتعظیم احدهما تعظیم
اخر یعنی پدر و جد کسی که معظم باشد فرزندان او نیز بزرگ بوند چنانچه فرزند
پادشاه از شرف پادشاه اشرف باشد و این معنی در مسئله کفو دانسته
باشی کقوله تعالی ولقد کرمنا بنی ادم ای فرزندان ادم لفضله از فرزندان
دیگر خلایق افضلند یعنی از فرزندان جنی و جز ان کقوله تعالی یا بنی اسرائیل
اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم وانی فضلتکم علی العالمین فی معالم
التنزیل فضل الاباء مفاخر الابناء و فی دستور الحقایق و شرح العقیده
البدایه و حاصل اما فضل الخلفاء الاربعه علی ترتیب الخلافه فثم
فضل اولاد رسولنا علی کافه الانام باتفاق الروایات لقربهم من
رسول الله صلی الله علیه وسلم و شرفه علیه السلام و اما اولاد الخلفاء فقد
اختلفوا فیهم قال بعضهم تفضلون بفضل ابائهم ای اولاد الصدیق
افضل من اولاد عمر و اولاده من اولاد عثمان و اولاده من اولاد علی

بن ابی طالب

بن ابی طالب من غیر فاطمه وهو الاصح وقال بعضهم لا نفضلهم اولادهم
الا بالعلم والتقوی والاول وجه از انکه چون مصطفی و خلفا از مردمان
دیگر فاضلند اولادشان نیز فاضل بوند از انکه عالم بمنزله زر علی است
و اولاد رسول بمنزله زر اعلی و در زر علی احتمال عود است و چون عود
کند صار کما کان زر را از شناس داند و سادات را ادمی شناس
شناسد دیگر چون شرف علم بعد ایمانست و گرنه ابلیس از همه افضل
شدی و دوستی اولاد رسول شرط ایمانست پس کسی که سبب
چیزی بزرگ شود از ان چیز فاضل نبود چنانچه مرید از پیر و شاگرد از
استاد و ولی از نبی و وزیر از پادشاه و در شرح طحاوی میگوید از اولاد
رسول جز از خلفاء اربعه هیچکس فاضل نیست اگر از روی علم گوئیم از
جانب والدین استادزاده باشند و اگر از سوی ارادت پیر پیرزاده اند
و اگر پادشاهی گوئی سلطان زاده اند و همه باب ایشان بر همین امت
حقی و حرمتی دارند در تشریح میگوید هر که پیش شاگرد پدر خود خواند
شاگرد نباشد و او را نشاید که بنظر استادی نگرد از انکه نعمتی که از وی
رسیده بود او همان نعمت به پسرش رسانیده امین و مبلغ باشد
فهم من فهم وجهل من جهل فضل دیگر فی تفسیر الامام ضیاء
الدین سنامی رحمة الله علیه عند قوله تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول

بینکم کدعاء بعضکم بعضا ای روا نیست هر کسی را که مصطفی را بنام
خواند یعنی محمد و احمد بگوید چنانچه مردیکر را میخوانند و اولاد رسول را
جایز است که یا اب یا جد گویند چنانچه مردمان مریدان خود را خوانند
و این دلیلی بین است که اولاد رسول از مردمان فاضلتر می ارند
چون آیه لا تجعلوا نازل شد کدبانون جنت یعنی فاطمه رضی الله
عنها پیش مصطفی آمد و گفت یا رسول الله من ترا چگونه خوانم
مصطفی فرمود فرزند مرا یا ابت و یا ابی میگو که این آیه مهر افزا
و جگر دوز است آیه لا تجعلوا در حق بیگانگان است ودر سنن
میگوید که بانوی قیامت و امیر المومنین حسن و حسین رضی الله
عنهما همیشه مصطفی را صلی الله علیه وسلم یا ابی و یا ابت گفتندی
و صحابه شانرا ابن الرسول میخواندندی فصل دیگر اگر کسی عالم
تر شود مملوک باشد حر نگردد و آزاد نشود ولیکن علوی اگرچه
امی باشد فرزندی از کنیزک غیر حره اصیل بود و در بیع عار
در نیاید بشرف رسولنا صلی الله علیه وسلم کذا فی الخزانة الجلالیه
وفی فتاوی العتابیه ولد الامة من مولاها حر لانه مخلوق
من مائه وکذا العلویة من جاریة الغیر برضا او بنکاح لا
یدخل فی ملک مولاها ولا یجوز بیعه کرامة و شرفا لجدهم محمد

رسول الله

رسول الله صلی الله علیه وسلم ولا یشارکه فی هذا الحکم احد من امته
وفی جامع الفتاوی ولد العلویة من جاریة الغیر حر خاص لا یدخل
فی ملک مولاها ولا یجوز بیعه فیرجح جانب الاب باعتبار جده
رسول الله صلی الله علیه وسلم حاصل فرزند علوی که از کنیزک
غیر بنکاح و یا برضا بود حر شود و بیع بدر بود از بهر شرف مصطفی
صلی الله علیه وسلم سوال چون ثبوت نسب فرزند برضا
نیست فرزند چگونه حر باشد جواب بحیث مادر حریه است
نه در ثبوت نسب زیرا چه اگر فرزند منسوب بمادر باشد از فرزند
خارج نباشد جواب دیگر چون نهایه معتمد بروایه المقلد کالنص
للمجتهد ولکن التعلیل لا یجوز للمقلد فصل دیگر فرزند عالم و قاضی
و سلطان را عالم و قاضی و سلطان نخوانند اما فرزند سید سید باشد
فصل دیگر مردم هرچند که عالم و زاهد شود اتباع سنت کند و نتوانند
و علوی هرچند که امی باشد کسی وی را از منشور ربا زنند فصل دیگر
مردم هرچند که عالم و زاهد شود اگرچه عجمی بود دختر شان را اما عجمی کفو بود
و علوی اگرچه امی بود و باعربا کفو بود فصل دیگر عالم نزدیک بعضی در
[illegible] بود فاضل است یعنی الجنس در انس و جن در جن و حایک
در حایک و حجام در حجام و علوی بر جمیع قبایل فاضل است بشرف

رسولنا صلی الله علیه وسلم **فضل دیگر** در باب علما چنانچه آیات
وحدیث فضایل نازل است نصوص ذمایم نیز درباب ایشان
وارد است اما در فضل سادات نصوص بسیار است ولیکن
ذمایم وتوبیخات ایشان در هیچ نصی صریح وحدیثی صحیح مذکور
نیست بلکه محل صلاح شان رعایة فرمود **فضل دیگر** حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم سادات را برابر قران ذکر کرد زیاد انسته
شود چنانچه آیات قران بر سایر کتب فاضلند اگرچه محلی از حکایات
فرعون ونمرودی از مقالات نمرود باشد کذلک علوی لفضل
رسولنا بعد خلفا بر سایر مردمان فاضل اند کیف کانوا وایشان
کانوا چنانچه کتب را بر قران تقدیم نشاید همچنان بر علوی دیگری را
تقدیم نشاید **الحدیث الثالث** فی المصابیح والمشارق وشرف
النبوة والدرر وتاج الاسامی وغیر ذلک انی تارک فیکم الثقلین
کتاب الله وعترتی فان تمسکتم بهما لن تضلوا من بعدی **حاصل**
مصطفی فرمود صلی الله علیه وسلم بدرستی که من میگذارم در شما دو چیز
عزیز ونفیس ومحفوظ ازانکه مصطفی بدر امتان است **کقوله**
امتی ابنائی وشرط پدر آن است که وقت رحلت
نصیحت و وصیت میکند خواجه عزیز ونفیس باشد بفرزندان

وفرزندان

سپارید مصطفی را قران عزیز ونفیس بودند بامت سپرد فرمود اگر
چنگ زنید بدرستی که شما بعد من هرگز گمراه نگردید **ودر شرح سنن**
میگوید در صحت این حدیث محدثان سلف وخلف متفق اند
فضل دیگر درحق ایشان وغلامان ایشان صدقه حرام است
۷۵
در شرح سنن است **الحدیث الرابع** فی المشارق والهدایة
والنافع والمدی وابا رافع ان الله حرم الصدقة لمحمد وآل محمد
انما اوساخ الناس خمس الخمس من الغنیمة من المحیط وشرح
الهدایة هذا الحدیث مشهور والغنی لا یوازیهم فی استحقاق
الکرامة **حاصل** صدقه بر مصطفی وآل او حرام است یعنی بر اولاد
او واگر اسم بلفظ خاصه اهل ملت مراد باشد صدقه بر جمله امت
حرام گردد وصدقه مال زکوة را گویند ومال زکوة بمنزله آب مستعمل
از آنکه صدقه دهنده پاک میشود پس آن ریم باشد ودر حق اولاد
ریم مردمان یکی روا باشد **ودر کنز** آورده است که صدقه در حق بنی هاشم
وبندگان ایشان حرام است وبعوض صدقه حصه پنجم از غنایم عطا
شد **ودر ذخیره** میگوید اقلاع کافران که بقهر وغلبه فتح کنند جمله
الکراضی وخانها ودیتخانها ملک مسلمانان باشند **ودر قشرح** میگوید
پس مومنان امی شاید که علاقه ایشان چون مناره وجز آن بکنند

وعوضهم منها

وصورة محو کنند و ستهاجوب و درختان پرستش قلع کرده اند
و در کنایس مذکور ایشان را از بت پرستی در ملک مسلمانان حرام است
و بعضی کویند بناهای کنایس مذکوره جدید و قدیم هدم کنند از بهر
رغم ایشان وفی الفتاوی الجرجانی القدیمة قیل ما کانت قبل
بعث نبینا علیه الصلوة والسلام فی الذخیرة فی باب العشر
وفی الصغیری وتهدیم القدیمة و در ذخیره میکوید اگر امام شهر را
از کافران بقهر و غلبه فتح کرد و ذمه کرده گذاشت و چون آن شهر
از امصار مسلمانان شود در بتخانها بت پرستی و اجتماع کردن
منع کنیم بحکم سابق و اگر پیش از قهر و غلبه با امام صلح کنند و ذمه
شوند و بتخانهای ایشان هم در ملک ایشان باشند اگرچه آن شهر
از امصار مسلمانان شود بتخانهای ایشان نشکنند و لیکن از شعار
منع کنیم با اجتماع شعار این باشد و در تشریح میکوید اگر شهری از
کافران قبل از غلبه امصار مسلمانان شد بتخانها و خانهای ایشان
ملک ایشان باشند و لیکن چون کسی از صاحب ملک نماند بیت
المال شود و لان السابیة فی الدین حرام بعده در بتخانها مذکور
بت پرستی کردن نبدهند و صور آن محو کنند و در زاهدی میکوید
در کدام دل ایمان باشد که شعار کفر روا دارد و ذمی ببیند که کفره آذان

و بنای مساجد

و بنای مساجد و ذبح گاو و سایر شعار اسلام روا ندارد و بلک در
دار اسلام در محلی که دست یابند در منع آن کوشند سوال
درختی که آنرا کافران میپرستند جدید و قدیم قلع کنند یا نی جواب
قلع کنند فی شروح المشارق العزوی شجرة کانت للغطفان ٢٦
کانوا یعبدونها فبعث النبی صلی الله علیه وسلم خالد بن ولید
فقطعها وهذا فی حدیث لا تقوم الساعة حتی یعبد اللات
والعزی و در فتاوی جرجانی میکوید چون بتخانهای قدیم منهدم شود
ذمیه توانند اعادة آن هم با سباب قدیم و اگر خشت و چوب و
صور و سنگ قدیم تلف شده باشند و خواهند دیگر با اسباب جدید
برآرند منع کنیم و باز داریم و نیز اگر خواهند که هم بدان اسباب
در محلی دیگر برآرند منع کنیم لانه احداث و به نفتی و یمنع احداث
الکنایس فی الامصار والقری فی قولهم جمیعا درین باب اهتمام
علما می باید چنانکه خدمت مولانا علم الحق والدین چون از بخارا
آمد و در دهلی بسبق الکوفی مشغول شد و در سبق باب السیر والزکوات
نمیگفت بجدی که کیفیت بسلطان رسید روزی سلطان پرسید
که شما باب سیر و زکوة چرا سبق نمیگویید فرمود بسبب آنکه چون
درین بلاد قسمت غنایم و زکوة عشر و خراج و صرف بیت المال

بی محلی انداختند پس مبتدی طالب را اطالة و اضاعة وقت باشند
بنابرین فرمان عام شد تا اخراجات بر نهج شریعت ستانند و صرف
کنند و نصّاب و سید اجل و شیخ الاسلام و جز ایشان تعین فرمود تا
تا محل و منزلت هر کس بمقدار او باشد و هیچکس از غیر علوی خود را علوی
نگویاند از انکه ایشان اشرف ترین ایشانند کما قال الشاعر
ز فرزندان فرزندان زهرا ۔ درین ایام دیگر نیست والا ۔ شرف سازا
چه بگویم که برین یک نسب اند ۔ که بگویند بنی خدا را نبسند ۔ در معنی
فضیلت اولاد مصطفی ۔ بران هفت زاویه مجلد نوشته اند منظومه
محبت زهرا و آل او ۔ بر خاطر کواکب اظهر نوشته اند ۔ کسیکه رهد بقیامت
که از زور و دلش ۔ همه محبت اولاد مصطفی باشد ۔ پس هر که تمسک بحب
ایشان کند از ضلالت بهدایت یابد حکایت می آرند که در بغداد
مردی بمحبت طنبور زدی و بر دست گرفته افتان و خیزان در راه میرفت
دید لعبتی بافته و کیسوی در راه افتاده خود را بروی زد و بوسید و بر دو
دیده نهاد و در خانه بیاورد و بخاتون خود گفت ای فلانه طعام بالوان
مرتب فرمای امروز حبیبی زاده ما بقدوم سعادة منزل ما را منور فرمود
خاتون نیز هندانست که حقیقت انست ان مرد لعبت را بر چهار بالش
خود نشاند و دست بسته پیش او ایستاد و گاه باد و هدایه بجنبانید و شکوه

محبت

محبت بغلطانید جمال جهان آرای سید بهر دو سرای تبسم کنان
بیامد و بر سرش در کنار مبارک خود کرفت و فرمود ترا از خواهان
خویش قبول فرمودیم چون بیدار شد نعره شادی بر زد و قصه حال
بخاتون خود باز نمود خاتون کفت شاید که برکت قدم آن شاه
زاده حسینی باشد که مهمان آورده بودی چون تفحص کردند آن لعبت
بود تا روشن شود که عمل موقوف به نیت اللباب پنجم در نبوت
نسب علوی سوی خاتون قیامت رضی الله عنها قال الله تعالی
عیسی بن مریم و قال الله تعالی و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا
تفضیلا ای فضلنا بامهاتهم لموافقة الحسن والحسین بابنی فاطمة
رضی الله عنها فی المدارک والمغنی ومن ذریته داود وسلیمان و
ایوب ویونس وموسی وهارون وکذلک نجزی المحسنین ۔ و
زکریا ویحیی وعیسی الآیة ذکر عیسی معهم دلیل علی ان الانتساب
یثبت من قبل الام ایضا لانه جعله من ذریة نوح وهو لا یتصل
به الا بالام ولذا اجیب الحجاج حین انکر ان اولاد الفاطمة اولاد
رسول الله صلی الله علیه وسلم قوله دلیل والدلیل عام کما عرف فی الکشاف
الظهیریة فی باب الامان ولو ان جماعة من الکفار قالوا امنونا
علی ذراریکم فالاولاد للبنات یدخلون فی ذلک لان الذریة اسم

للفرع المتولد منه فی الارحام الامهات وفی الملتقط حکایت می ارد
یحیی بن یعمر بفتح المیم ان الحجاج امر ذات یوم بقتل العلوی فدخل به
عیسی وزجره فقال اقرار علی آیة ان العلوی من ذریة رسول الله
صلی الله علیه وسلم ولا ارید من قوله ندع ابنائنا وابنائکم فقرا قوله
تعالی ومن ذریته داود وسلیمان الی قوله یحیی وعیسی فقال ان
عیسی من ذریة نوح من قبل الاب او من قبل الام فبهت الحجاج
ورده بجمل فنفقوا ثم لم یر واحد بخلافه فحل محل الاجماع وفی اعلام الاعلام
عقیدة الشیخ الشیوخ رحمة الله بن الحسن والحسین اولاد فاطمة و
اولادهما اولادها فالکل اولاد الرسول صلی الله علیه وسلم وفی عقیده
صاحب مشارق الانوار بن سلمة بن الخزاعة وبلال بن جماعة
وهو بلال بن رباح وغیرهم اذکر وفیه الی الاباء ولهذا اولاد دختران
سادات واشراف خوانند وفی التاتارخانیة یسئل ابو جعفر
عن رجل اوصی لاولاد رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکر ابو نصر بن
یحیی رحمة الله علیه کان یقول الوصیة لاولاد الحسن والحسین عنهما
فاما العمریة فهل یدخلون فی هذه الوصیة لانه کانت للحسن بن
علی رضی الله عنه ابنة زوجها الولد عمر رضی الله عنه حاصل
نسب اولاد فاطمه رضی الله عنها بمصطفی صلی الله علیه وسلم بنص و

احادیث واجماع سلف واتفاق خلفا ثابت است فالی حل
من فتاوی قاضیخان رحمة الله والتجنیس والمحیط والخلاصة
والذخیرة والسیر الکبیر علی الرازی والخصاف والظهیریة و
غیرهم قال الامام السرخسی وهلال المسور الی الصدر
الشهید ذکر الوالد والاولاد سواء یدخل فیه ولد البنت اذا
وقف علی ولده وولد ولده الا یری ان اولاد فاطمة رضی الله
عنها اولاد رسول الله علیه وسلم فصار الجواب الصحیح ما ذکر
فی شرح الخصاف وما قال هلال رحمة الله وفی اللامیة الصحیح
من العبادات والمعاملات ما استجمع ارکانه وشرائطه حیث
یکون معتبر فی حق الحکم وفی الذخیرة والمضمرات اما العلامات
المعلمة لا ب افتار فقوله وعلیه الفتوی وبه یفتی الی قوله وهو
الصحیح والاصح وفی کشف الامام محمد بن علی رحمة الله علیه الصحیح
ما هو الفتوی علیه بین الفقهاء وفی مفاتیح المسایل ان لفظ هو
الصحیح یقتضی ان یکون غیر الصحیح امام احمد رحمة الله میگوید روایت
که مجهول و یا مردود باشد لمصلحة الزمان علیه الفتوی شود اما روایت
غیر صحیح در سبع زمانی صحیح نگردد ایضا در ثبوت نسب علوی بمصطفی
صلی الله علیه وسلم احادیث وارد است الحدیث الاول فی الصحاح

لما نزلت هذه الایة ندع ابنائنا دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم حسنا وحسینا
فقال هولاء ابنائنا **ترجمه** چون کافران بمباحثه پیش حضرت رسالت
آمدند وگفتند بیا یا محمد وما فرزندان خود سوگند بخوریم که تو پیغامبر بحقی
واین عادة جهال است که سوگند بفرزندان دهند هر که دروغی شود
لعنت کنیم بروی پس مصطفی صلی الله علیه وسلم بیرون آمد با حسن
وحسین وگفت پسران من حسن وحسین اند رضی الله عنهما پس همه
ترسیدند ومال گزار شدند **الحدیث الثانی** فی المشکوة رواه الترمذی
رحمة الله علیه هذان ابنای وابنا بنتی **ترجمه** مصطفی گفت صلی الله
علیه وسلم حسن والحسین فرزندان من اند وپسر دختر من اند **الحدیث**
الثالث فی المغنی عند قوله وان من قریة الا نحن مهلکوها الایة
علامات آخر الزمان آن الله یفتح علی رجل من اهل بیتی یقال له
محمد بن عبد الله حتی یصیر الدنیا شه فاو عز با عدلا او سیر ور ای نزول
عیسی علیه السلام یعنی یکی از علامات آخر الزمان آنست که سید
از علویه پادشاه شود ومشرق ومغرب در ضبط او باشد ونام وی
سید السادات محمد بن عبد الله بود از زور در دنیا عدل وداد ونور
وسرور باشد **ودر تفسیر** عرائس میگوید سید السادات سلطان
محمد بن عبد الله جمله بتخانهای دنیا برانداز ذو زیر وزبر کند واین

دلیل است

دلیل است که کنایس قدیمه بشکنند **الحدیث الرابع** فی شرف النبوة
النجوم امان لاهل السماء واهل بیتی امان لاهل الارض فاذا
ذهب النجوم اتی لاهل السماء ما یوعدون واذا ذهب اهل
بیتی اتی لاهل الارض ما یوعدون **ترجمه** مصطفی فرمود صلی الله
علیه وسلم ستارگان امانند مر اهل آسمان را چون ستارگان نمانند
قیامت قایم شود وفرزندان من امانند مر اهل زمین را چون ایشان
نمانند قیامت شود **در سنن** میگوید مر حسن وحسین را جمله صحابه
ابن رسول میخواندند ونیز با بعض اولاد حسین را اولاد رسول میخوانند
ودر مضمرات ودر قیاس میگوید **الحکایت** روزی امام اعظم در
راه میگذشت امام محمد باقر را ملاقات شد پس فرمود یا ابا حنیفه
بمن رسیده است که آیات واحادیث جد من گذاشته عمل بقیاس
واجتهاد خود میکنی گفت یا ابن الرسول سه سوال دارم فرمان
جواب باشد یکی آنکه بول پلیدتر است یا آب منی فرمود که بول
پلیدتر است گفت اگر قول ما بقیاس بودی پس بهر بولی میفرمودم
دوم آنکه مرد ضعیف است یا زن فرمود زن گفت اگر قول ما بقیاس
میشد میفرمودم تا در میراث زن را دو حصه دهند ومرد را یک
حصه دهند **سیوم آنکه** نماز فاضل است یا روزه فرمود نماز گفت اگر قول

غلـ

مالقیاس میبود مبغر مودی تا حایض نماز قضا کند اروی پس سید السادات
محمد باقر وی را بستود دعا کرد و این حجتی متین است که با اولاد رسول
بحث چنان نکنند که خاطر ایشان شکسته گردد و نیز دلیل است که اولاد
مصطفی را با ابت و جدی خوانند زیرا که ردا نبودی امام محمد باقر
را امام اعظم منع کردی والله اعلم بالصواب **الباب ششم** در وسیلت
ساختن با حضرت رسالت از قرابتی سادات **قال الله تعالی** یا ایها
الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة ای مومنان بپرهیزید از
گناه و بخواهید سوی رسول وسیلت را و وسیلت جز قرابتی با فرزندان
رسول دست ندهد مگر اینکه بود دختر بعلوی دهد و دختر ش نکاح
خود گیرد و این را قرابتی سببی خوانند **الحدیث الاول** فی الشرح عن
تبع التابعین و التابعین عن الصحابة عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه
کل حسب و نسب ینقطع بالموت الا نسبی **ترجمه** مصطفی فرمود
صلی الله علیه وسلم بعد از موت کسی را از وسیلت و نسبت کسی از تاثیر
الا فرزندان و قرابتان من پس از این معلوم شد که **آیة** قوله فلا انساب
بینهم یومئذ و لا یتساءلون در حق غیر ایشان است و نیز حاجت در شارق
است **الحدیث الثانی** من ابطأ به عمله لم یسرع به نسبه **فائدة**
آن باشد هر که غیر از اولاد رسول درنگ کند عمل را رهانیدن او را از

نبرد ار

بهی

نسب کی نباشد پس هر که با وجود قدرت و امکان این نعمت دست
نیارد بزرگ محروم باشد و این قصه در شرح خصاف در باب نکاح آورده است
ان عمر بن الخطاب لما خطب ام کلثوم بنت علی رضی الله عنه فقال
علی انها صغیرة فقال ان الله رضیت فهی امرأتک هکذا **ذکر الخصاف**
رحمة الله علیه هذا الحدیث ولم یذکر تمامه لان عمر لما خطب ام کلثوم
واعتذر علی و قال انها صغیرة فقال عمر ما لی حاجة الی النساء
ولکن ابتغی الوسیلة الی محمد صلی الله علیه وسلم وهو یقول کل
سبب و نسب ینقطع بالموت الا سببی و نسبی فزوجها علی
رضی الله عنه ایاها امهرا اربعین الف درهم فساق ذلک کله عمر
رضی الله عنه فذهبت الیه وهی ابنة اربع سنین او ما بین الاربع الی
خمس فاجلسها عمر الی جنبه فرفع میزرها بیده ومسح بیده علی
راسها فجر ساقها فدفعت یدها و کادت ان تلطمه فقالت
لولا انک امیر المومنین للطمتک علی خدک فقال عمر دعوها فانها
هاشمیة قرشیة **ترجمه** عمر رضی الله به علی گفته فرستاد که ام کلثوم دختر
کدبانوی جنت فاطمه زهرا را بزنی ده و ام کلثوم چهار ساله بود
و عمر شصت ساله علی بعذر پیش آمد و گفت دختر خود را ابریشم
اگر راضی باشد بتو تسلیم کنم عمر عذرش دریافت و گفت مرا با زنان

حاجت نمانده است که شیخ فانی شده ام لکن ابتغی الوسیلة الی محمد علیه السلام
واین عبارت مطابق آیة سابق است کقوله عز وجل وابتغوا
الیه الوسیلة یعنی میخواهم که مرا وسیلتی باشد بسوی مصطفی صلی الله
علیه وسلم ومراد اماد خواندای خنگی مران کسانی را که بدین رسیده اند
وحق رعایة آن بجا آورده هر اینه هر کرا ابد دولت ابدی مشرف
کردانند قدر ایشان اودانند زیرا که مرتبه ودر زارخواصان واشند
وهر کرا از درگاه الله رانده اند مشتاق مالی فانی وغنار غیر ارزانی
کردانیده اند پس علی رضی الله عنه ام کلثوم را تسلیم عمر کرد وهم مهر ام
کلثوم که چهل هزار درم بود فرستاد پس فبر رش بر سرش بود عمر
انرا در کرد در خانه آورد ام کلثوم طبانچه برادر زد وگفت اگر تو
امیر مومنان نمی بودی بروی تو طبانچه میزدم عمر گفت کسی را
نباید که سخن این در دل گیرد بدرستی که این از نسب هاشم و
ال قریش است درخزانه جلالیه میگوید که ام کلثوم هم صغیر سن
درخانه عمر رضی الله عنهما مرد فالحاصل فردا رقیامت کسی را
بنام پدران نخوانند مگر اولاد رسول را صلی الله علیه وسلم الحدیث
الثالث فی البستان شرف النبوة اذا کان یوم القیمة نادی
منادیا غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمة بنت رسول الله ترجمه

مصطفی فرمود صلی الله علیه وسلم چون روز قیامت شود ندا کند
منادی که بپوشید چشمهای خود را تا فاطمه رضی الله عنه دختر رسول
علیه السلام درگذرد پس معلوم شد که فرزندی ونسبی رسول صلی
الله علیه وسلم قطع نشود سوال مصطفی فرمود صلی الله علیه وسلم
ای پسران هاشم برهانید خود را از دوزخ وای فرزندان عبد المطلب
برهانید خود را از دوزخ وای فاطمه برهان خود را از دوزخ یعنی عمل
صالح کن پس درین حدیث دلیل است که فردا قیامت از نسب
رسول مخلص نباشد کذا فی المشارق الحدیث الرابع یا بنی
هاشم انقذوا انفسکم من النار و یا بنی عبد المطلب انقذوا
انفسکم من النار و یا فاطمة انقذی نفسک من النار فانی لا
املک لکم شیا غیر ان لکم رحما سابلها ببلالها جواب در آثار
میگوید که این حدیث منسوخ است سوال در بعضی حدیث است
هر که از حسینی فسق کند از فرزندان من نباشد جواب اگر این حدیث
صحیح باشد تاویل انست قوله فرزندان من نباشد از خصال من
نباشد کقوله علیه السلام فمن رغب عن سنتی فلیس منی ای
فلیس من متابعی زیرا چه نسب فرزندی با تباع مخصوص نیست
کقوله تعالی یا بنی ادم و یا بنی اسرائیل این حدیث برای توبیخ ها

مصطفی فرمود

وان اصح است قال اصل مردم بزرگوار واصل نیک تبار راباید
که تا قدر این فرقهٔ کریم بدانند ورعایت این گروه عظیم بجا ارند وهم از بهر
این کفو است که عربی را با قریشی کفو نیست وعجمی را با عربی کفو
نیست از انکه قدر اشراف جز اشراف نداند کر الجنس مع الجنس
امیل فی الخانیة غیر القریشی من العرب لایکون کفوًا للقریشی
ولایکون الموالی اکفاء العرب فی الکافی قال الشیخ الاسلام الکفاءة
فی الموالی تعتبر بالاسلام لا بالنسب والقریشی من کان من ولد
النضر والهاشمی والعربی من جمعهم اب فوق النضر والموالی سواهم
وفی الذخیرة والنوازل ان المال فی الکفاءة لایعتبر قال ابو القاسم
انما فتوی به وفی ظاهر الروایة معتبر وفی جامع الجوامع یهلک مانیق
والعبد لایکون کفوًا للحرة کیف کان ای سوار کان فقیها اوذی
مال وکذلک المعتق للحرة الاصلیة والاصلی من لم یکن من
ابائه مملوک الغیر ومعتقا لاحد وقیل لم یکن سوقیا وقیل الاصلی
من یقول له الناس اصلها وفی الذخیرة معتق اشرف القوم
یکون کفوًا للهراسة وموالی المواضع ای الاراذل لایکون کفوًا
لمعتق الاشراف حتی ان المعتق العربی لایکون کفوًا لمعتق الهاشمی
وکان الموالیها حق النقض وفی التشریح وتاتارخانی الحسب

لایعتبر

لایعتبر فی الکفاءة والحسب العلم والمال والتقوی فقیل مکارم
الاخلاق وقیل الحسب یوازی بعض النسب وقیل الحسب افضل
من النسب واتفقوا علی ان نسب رسولنا افضل الانساب
واختاره علما ان العلوی والاصیل اذا توطن فی البلاد
المواضع التی لم یکن فیها من جنسه او کان من جنسه ولکن
یعرض عنه ویستکبره لفقره او لسبب اخر فالاولی ان ینکحها
للعالم او الزاهد او لذی مال کیف کان واین کان والاظهر
شار الاضرورة وتسکینا للفتن ولایکون لمو الیها حق الاعتراض
لان الفسخ لعلة لحوق العار ای الولی والضرورات تبیح
المحظورات وفی جامع الجوامع الصغیر قبیلة لقبیلة کفو
ان کان لبعض شرف علی البعض کالحسینی والهاشمیة وفی
الخانیة عن ابی هریرة الناس بعضهم اکفاء لبعض الا حائک
حجام او دباغ او کناس وفی الخانیة المراة اذا زوجت بغیر کفو
قال ابو بکر رحمة الله لاینعقد وبه ناخذ فی المحیط روی الحسن
عن ابا حنیفة رحمة الله النکاح ینعقد وبه اخذ اکثر مشایخنا
وفی الوقایة علیه الفتوی لقاضیخان فلا یکون التفریق بذلک
الا عند القاضی لیفسخ العقد بینهما اما بدون الفسخ لاینفسخ

النکاح عن ابی حنیفه وهو قول اخر عن ابا یوسف و محمد رحمه الله
علی ان قبل التفریق یثبت فیه حکم الطلاق والظهار وغیر ذلک
ولکن للاولیا حق الفسخ وفی شرح الطحاوی عن ابا یوسف
رحمه الله روایه اخری اذا زوجت المراة بغیر کفو فان القاضی
بفسخ العقد بینهما وجعل اصله جایز وعن محمد رحمه الله علیه
فی ظاهر الروایه العقد موقوف علی اجازة الولی حاصل
عرب را با قریشی و عجمی را با عربی و عبد را با حر کفو نیست یعنی
نکاح نیست به علم و تقوی و حرفه معتبر نیست زیرا که قبیله
را با قبیله کفو است اگرچه یکی فاسق و دیگری صالح بود و قبیله
عبارت از یک پدر را گویند و نزدیک بعضی کفو بطن است از انکه
مرد را اذل قدر را افاضل نداند چنانچه گفته انه اذا ملک الاراذل
هلک الافاضل و دولة الاشرار محنة الابرار پس مردم را
باید که اصالت بیند نه مال چنانچه قریش را عادت است که
دختر بغیر اشراف ندهند اگرچه تاج سلیمان بر سر دارد از انکه
مال گذرنده است و اصالت پاینده سوال چه حکمت است
که مصطفی صلی الله علیه وسلم خلافت مملکت و امارت سلطنت
بفرزندان فاطمه مخصوص نفرمود و ملک گفت اللهم ارزق آل

محمد قوت

محمد قوت کن فی المشارق جواب از انکه کار امارت جمله جنگ و
عداوة است و هیچ دانا بفرزند نفرماید که مردمان دشمن وی باشند
دوم انکه چون حب سادات از ایمان است و بغض ایشان
کفر پس فقر اولی است سیوم چون پادشاهی عقبی که پاینده است
ایشانرا است بپادشاهی دنیا که گذرنده است مشغول نگردد سوال
چه حکمت است که بعضی نااهل با اهانت و بجفا سادات گویند
و گاهی ناسید و جاهل و جز ان گویند جواب از انکه چون این ان
در صلب مصطفی بودند و جور و جفا از نااهلان چشیده و نیز همه انبیا
جور و جفا ایشان کشیده بجدی که مصطفی را شاعر و ساحر و کاهن و
کذاب خواندند سادات نیز بدان موروث اند سه بیت بلی
خارج است از سنگ هر تر دامنی : سنگ نااهلان خورد شاخی
که باشد بار دار : دیگر هر چیز را ضدی است و ضد افاضل اراذل
چنانچه ضد دانا ابله است و ضد سعید شقی فهم من فهم حکایت
می آیند که سلطان بلخی را بسیار دختران بودند کفو که بجهت
سبب کفو دختران ما را تامل است وزرا و علما و فقها را جمع
کرد و با ایشان مشورت نمود خاطر هر یکی برین آسود که دختران
شاه با اولاد رسول دهند که بالاتر ازین هیچ نسب نیست که از روی



ثابت محبت

مصطفی نبی زاده و قریشی و هاشمی زاده اند و از سوی علی مولی زاده
و شیخ و عالم و فقیه و خلیفه و سلطان زاده اند و زیر این کیفیت بنشس
تحت سلطنت گذرانید سلطان لغایت بپسندید و خلعت فرمود و همه
دختران بسادات تسلیم نمود و گفت سعادة تمام و دولتی عظیم است
که من جد و فرجد فرزندان رسول شدم و دختر و پسر من خاله و خال
ایشان شود ملکا همه را توفیق سعادة رفیق فرمای بحرمت النبی و آله الامجاد
الباب السابع فی القاب السادات و فیه مقدمات المقدمة
الاولی فی القاب علی رضی الله عنه **سوال** امیر المومنین علی
کرم الله وجهه را مرتضی از کجا گویند **جواب** از انکه امیر المومنین
علی در رضا مصطفی صلی الله علیه وسلم بوده **کذا فی شرح الحاذقیه** **سوال**
امیر المومنین علی را کرار از کجا گویند **جواب** از انکه حمله بر کافران
بتکرار میکرد **کذا فی شرح اللامیه** **سوال** امیر المومنین علی را حیدر
از کجا گویند **جواب** در اسفار موسی میگوید که بیبی فاطمه بنت اسد
مادر امیر المومنین علی طواف خانه کعبه میکرد که درد زه گرفت
فاطمه حضرت مصطفی را گفت که ای فرزند مرا درد زه سخت گرفت
فرمود که درون کعبه در آی چون فاطمه درون کعبه در آمد امیر المومنین
تولد شد فاطمه علی را در خانه خود در آورد و خواست که پستان در

دهانش کند

دهانش کند نخراشید و چون ابوطالب خواست که بر رویش بوسه
دهد رویش نیز نخراشید پس مصطفی بیامد و تهنیه کرد و خواست
تا روی علی را ببوسد فاطمه گفت که ای فرزند روی خود نزدیک
روی این فرزند میار که خواهد خراشید پستان من و روی پدر
خود ابوطالب خراشیده است حیدر است یعنی بچه شیر پس
مصطفی زبان مبارک خود بدهانش نهاد و لعاب کرد اول چیزی
که علی در دنیا بلب گرفت آب مصطفی بود علیه السلام و اول زبان
چیز که در شکم علی رفته است لعاب مصطفی بود ببرکت آن دریای
شرایت و مخزن طریقت و معدن حقیقت شد **سوال** امیر المومنین
علی را اسد الله از کجا گویند **جواب** قوت و نعره وی چون قوت
و نعره شیر بود **سوال** هیچ صحابه را کرم الله وجهه نگویند چرا امیر المومنین
علی را سبب چیست **جواب** از انکه چون علی در شکم مادر در آمد چون
مادرش خواستی که پیش بت سجده کند مادر وی پیش بت سجده کردن
نتوانستی قول دیگر چون علی در شکم مادر آمد هر گاه که مصطفی در خانه
ابوطالب آمدی فاطمه مادر امیر المومنین علی بدیدن مصطفی برخاستی
روزی ابوطالب گفت ای فاطمه محمد فرزند منست و برادر زاده من
گفت چون محمد می اید انکه در شکم منست روی خود بر شکم من چنان میزند که

مرا بر جای ماندن طاقت نمی ماند المقدمة الثانية فی القاب و اسم
فاطمة علیها التحیة و السلام سوال که بانوی قیامت فاطمه را از کجا
گویند جواب در شرف النبوة میگوید مصطفی فرمود صلی الله علیه وسلم
فاطمه را فاطمه از آن گویند نام کردم که وی و دوستان وی از دوزخ جدا
کشته اند لان الفطم الفصل و الفاطمة بمعنی المفطومة سوال بیبی عالم
را زهرا از کجا گویند جواب از آنکه هرگز حیض و نفاس ندیده بود
سوال بیبی را بتول از کجا گویند جواب فی الصحاح البتول
المنقطعة من الدنیا و انقطاعها الی الله و الی العقبی المقدمة
الثالثة فی القاب الحسن و الحسین رضی الله عنهما سوال
امیر المومنین حسن را شبّر و حسین را شبیر از کجا گویند کما قال
الشاعر درگوش ما مدایح پیغمبر خوانده اند بر جان ما مناقب شبیر نوشته اند
جواب در شرف النبوة میگوید چون امیر المومنین حسن تولد شد
بیبی فاطمه مر امیر المومنین علی را گفت که فرزند را نام بنه شاه فرمود
من از حضرت مصطفی سبقت نتوانم برد بیبی پیش تخت رسالت
عرضداشت کرد مصطفی فرمود من از حضرت رب العزة سبقت
نتوانم کرد هم درین بودند که جبرئیل بیامد و گفت یا محمد حضرت عزت
سلام میرساند و تحیه میفرماید و فرمان میدهد که علی ترا بمنزله هارون

المولی

مر موسی را او نام پسر هارون شبّر بود تو هم شبّر نام کن حضرت مصطفی
گفت یا جبرئیل این ترکیب است و من مردی عربم گفت شبّر بزبان
عرب بمعنی حسن باشد پس مصطفی حسن نام کرد همچنان برای حسین گفت
که شبیر نام کن که عربا بمعنی حسین باشد که پسر دوم مهتر هارون را شبیر
نام بود و اینها را این نامها حضرت عزت نهاده است چنانچه مهتر یحیی را
نام نهاد المقدمة الرابعة فی القاب علوی سوال علوی را
اولاد رسول از کجا گویند جواب زیرا که نسب ایشان راجع بمصطفی
است بنص و احادیث و اجماع سلف و خلف کما بیناه فی النسب
سوال ایشان را احفاد رسول از کجا گویند جواب الحافد فرزند
فرزند و نبیره و تولد و نبسه و یندرج فیه ولد الابن و ولد البنت کذا فی
بعض التفاسیر عند قوله تعالی بنین و حفدة و الحفدة بنوا ان
البنین لانه محل الامتنان و هو بعض معنی الحفدة زیرا چه اگر بعد
پسر مراد باشد معنی لغوی که بنت البنت و ابن الابن و ابن البنت
و الابن افتدوا علیه بعض الفقهاء و بعضهم قالوا اولاد البنت
لا یدخل فی ولد الولد اما بنت ابن باتفاق ولد ولد است و اگر
از حافد ابن ابن مراد باشد مخالف حقیقت و شریعت بود و ما قالوا
بالفارسی الحافد نبسه پسرینه و هو بمعنی ابن الابن و پسرینه صفة

نبسه است نه نسبت كقولك نربنه وما دبنه ودبرينه سوال
اين نزا اهل بيت رسول ازكجا كويند جواب بحديث صريح
الحديث الاول فى الكشاف روت عايشه رضى الله عنها لما نزلت
نزع ابنا رنا خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم وعليه مرط اسود فجاء
الحسنين فادخلهما ثم جاءت فاطمة فادخلها ثم جاء على فادخله ثم
تلا انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت الاية
الحديث الثانى فى الدرر لما نزلت انما يريد الله ليذهب عنكم
الرجس اهل البيت قال نزلت فى وفاطمة والحسن والحسين
وفى شرف النبوة قال نقيع ابن الحارث خادم رسول الله صلى
الله عليه وسلم كان رسول الله عليه السلام يجى عند كل صلوة الفجر فياخذ
بعضادة باب فاطمة رضى الله عنها ثم قال الصلوة رحمكم الله انما
يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت وقالت عايشه
وسلمه رضى الله عنها قال لعلى وفاطمة والحسن والحسين هولاء
اهل بيتى وفى تفسير تغنية لشيخ الشيوخ رحمة الله عليه عند قوله
تعالى انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهر
تطهيرا اظ المراد باهل البيت نسا النبى الله لانهن فى بيته
وكان عكرمة رضى الله عنه يروى عن ابن عباس رضى الله عنهما انه

قال نزلت فى نسا النبى صلى الله عليه وسلم ينادى فى السوق والحجة
فى هذا ما تقدم وما تاخر من الخطاب وهو قوله تعالى واذكرن
ما يتلى فى بيوتكن وكلاهما خطاب ازواج النبى وانما ذكر عنكم و
يطهر لان الرسول فيهم فتغلب حكم المذكر عند المونث وقال
الاخرون الى جميع الصحابة غير ابن عباس رضى الله عنه هذا
خاص فى رسول الله صلى الله عليه وسلم وعلى وفاطمه والحسن والحسين
فهذا هو الاكثر مرجح فى المدارك وفيه دليل بين در على ان
نساءه من اهل بيته وقال عنكم وليطهركم لانه اريد به الرجال
والنساء من اهل بيته وفى العلى اهل بيت بمعانى اهل نسبه
حاصل آنست كه لفظ بيت بمعانى مشترك بود چنانچه عيال و
اطفال وولد وامراة واخص الناس اما باعتبار منصرح كردن
مصطفى معانى ديكر ازين آيه ساقط باشد ويا خاصه در حق مصطفى
وعلى وفاطمه وحسن وحسين باشد سوال اين نزا ال
ازكجا كويند جواب الال فى الحقيقة والشريعة والعرف ما يول
نسبه اليه وما قال الال اهل الملة والمتابعة فهو مجاز كقوله
امتى ابنائى والابار تلثه وقيل لا يدخل فيه اولاد البنات
والاخوات ولا يندرج فى آل الرسول امينه كسعد بن وقاص

لانه قرابة رسولنا من قبل الام اما اولاد فاطمه فيدخلون في ال رسولنا
بالاحاديث كما ذكرناه في المطولات وهذا احاصل الدرر والكافي
والتشريح وعليه الاتفاق والاجماع والعرف كما تقول العلوية ال يا سين
وقيل انما قلنا العلوية ال الرسول لان عليا رضي الله عنه كان من
نسب واحد الى رسول الله وقبيلة واحده سوال ايشانرا اولاد
رسول از كجا كويند جواب باحاديث كما قال عولاء ابنائي وابناء
نبتي كما ذكرناه سوال ايشانرا سادات از كجا كويند جواب باحاديث
صريح وهو الحديث الثالث في تاريخ ابي القاسم محمد بن الصديقي في باب
السابع عشر يا علي ابشارك من فاطمة سادات لانهما مضغة مني
وانا سيد فهم سادات وزاد في غيره انا سيد ولد ادم وفاطمه سيدة النساء
والحسن والحسين سيدي شباب اهل الجنة ترجمه مصطفى فرمود صلى
الله عليه وسلم اى على فرزندان تو از فاطمه مهتر است از بهر انكه فاطمه
بر كاله منست وبر كاله كوهر است پس من مهترم وايشان نيز مهتر اند
پس نادان كسى باشد كه خود را از ايشان فايق تر كويانند سوال
ايشانرا خوزاده از كجا كويند جواب لان النبي لغر العرب والعجم
والناس يكون مولى ولهذا اسمي العرب موالي لانهم العجم ولهذا
سمي العجم موالي لانهم لغر العرب وفلاعهم تحت في ايديهم الغرب

وكانوا

وكانوا السبيل من اسبر قا فهم فكانهم كانوا عبيدهم ثم عتقوا بالمن
منهن ديكر چون امير المومنين على كرم الله وجهه پير كلاه وامير خرقه
واستاد علو همت ومريد وشاكرد مولى باشد وچون مهر خاتون قبالة
ازادى امنان است والمولاة باقية پس امت مولى باشد
وايشان خوزاده باشند سوال ايشانرا پاك وپاك زاده از
كجا كويند جواب از انكه حضرت تقدس پاكى ايشان در نص
بيان كرد وهو قوله تعالى انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس
اهل البيت الاية واهل بيت رسول همه ايشانند كما بيناه من
قبل سوال ايشانرا اكيا در رسول از كجا كويند جواب بالحديث
وهو الحديث الرابع في الكشاف في المباهلة اولادنا اكبادنا
وزاد في غيره من لا يرحم صغيرنا ولا يوقر كبيرنا فليس منا
ترجمه مصطفى فرمود صلى الله عليه وسلم فرزندان ما جكر كوشه كانند
مارا هر كه شفقت نكند بر خوردكان ما وتعظيم نكند بزرك سنان مارا
پس او از خصال ما نباشد زيرا چه طبع مصطفى بر خوب ايشان
بود وفي التشريح في باب الابدان المني دم بالحقيقة ولكن
يتغير لونه عند نزوله في الحقيقة في الفقار وركي است باريك
از جكر بيرون آمده وبصلب پيوسته ان دو رك خون جكر ميكشند و

بصلب پدر سانند ازان خون منی میشود وان منی عین خونست و
وقت فرود آمدن در خصیه سفید میگردد و لهذا اگر کسی بسیار جماع کند
عین خون انزال گردد در جوامع الحکمه میگوید که منی بمزاج سیماب است
چون فرزند تولد میشود منی در جگر می ماند ازان رطوبت و نرمی
ولد ظاهر میشود و چون موافق گردد از غلبه آتش شهوة خون در جگر در جوش
آید و در صلب پدر رسد ازان قوت و شوکت مردم پدید اید چون سوی
چشمها شتابد و بدماغ رسد و لهذا اغبر نابالغ را عاقل نگویند و شتافتن منی
سوی چشم و دماغ انست که اگر فرود سیماب آتش کنند سیماب خود را
در کاسه و آب زنند پس منی در کاسه سر شتابد در بوته خصیه فرود اید
و چون حرارت دنبال نگذارد و بر سوراخ احلیل بیرون اید پس اگر
رحم بطبع گرم است حمل نماند و اگر بطبع سرد بود حامله بود و کیفیه
سیماب از اهل کیمیا دانسته باشی و منی را منی از ان راه گویند
که منی نور چشم و قوت دو ساق است ازینجاست که فرزند را خنک
چشم و گوشه جگر خوانند و علیه قول الشاعر من سره الدهر ان
یری الکبره ❊ یمشی علی الارض فلیبث ولده ❊ و لهذا گفته اند که
از موت ولد در جگر والد سوراخ می افتد حکایت می ارند
که چون امیر المومنین حمزه رضی الله عنه شهید شد و کافران سر

مبارک

بکر برد

مبارکش از تن جدا کردند تن وی شکافته نمیشد مصطفی فرمود شکم
هر کس از شهیدان پاره کنید در جگر هر که سوراخها باشند حمزه همانست
زیرا که بموت فرزند رخنه در جگر می باشد الباب هشتم در بیان
انکه از اولاد رسول با هر از کفر کافر نمیرد و نمی و ایمان سادات چون
ایمان عشره مبشره است کقوله عز و جل انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا کلمه انما للحصر و اثبات ما
بعده و نفی ماسواه و یرید من الاراده و مراده کاین لا محالة انه اسم
مستجمع لجمیع الصفات لام بمعنی کی و هی الحکمة و حکمته کاینه لان
افعال الباری غیر معللة یذهب من الاذهاب و هی للمبالغة
و منه المذهوب و هی یذکر فی محل العدم عن البعد و النحو
الخطاب اذا کان فی حق المومن کمال اللطف و فی حق الکافر
کمال القهر الرجس عذاب پلیدی و کیندیکا و کلفی منتفد منه
فهو رجس و تخصیص الذکر فی القران یقضی التعظیم قوله تعالی
اربعة حرم یطهرکم تطهیرا تاکید اذا اول است زیرا که چون رجس
بود پاک شود و ازین معلوم شد که پاکی مردم ایمان است کذا فی ا
لهدایه فبشهادة بالغة محقق گشت که اولاد رسول ایمان چون عشره
مبشره دارند لهذا اصرفه در حق ایشان حرام باشد از انکه ایشان

باکتر بندو غلایظه وصدقه ریم مردمانست کقوله تعالی طه فی الدرر
العلاء طهارت اولاد رسول صلی الله علیه وسلم وقوله کونوا مع الصادقین
ای محمد واولاد محمد پس ایشان بحکم نص صادق باشند وصادق کافر
نشود واعلم حکم مصطفی واولاد وامت وی با انبیا و دیگر قیاس
نتوان کرد فضلی که مصطفی را بود هیچ مخلوق را نبوده کفش گیر که
معجزه وی باشد فرزندان وی را با فرزندان نوح چگونه قیاس
راست اید ونیز در بشارة ایشان احادیث وارد است الحدیث
الاول فی الکشاف رواه علی بن ابی طالب قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یا علی اول کسی که من یدخل الجنة انا وانت
والحسن والحسین وازواجنا عن ایماننا وشمایلنا وذریاتنا خلف
ازواجنا ترجمه مصطفی فرمود صلی الله علیه وسلم یا علی اول کسی که
در بهشت در اید من وتو باشیم وحسن وحسین باشند وزنان ما
راست وچپ ما فرزندان ما عقب زنان ما وهذا الحدیث حجة الفقها
وبرهان العلماء لانه مروی من الراوی الفقیه سوال
اگر کسی گوید تاویل این حدیث انست که هرکه از اولاد مصطفی
با ایمان اید خلق زوجات در بهشت رود جواب مقلد را تاویل
حدیث حرام است لانه اقصر من القاصرة واگر چه مجتهد این

تاویل کنند

تاویل کنند روا نباشد زیرا که اگر این قید روا داریم در قول رسول تردد
باشد وبشارت بر خیزد زیرا که در بشارت احتمال مراد است واین
تاویل این ایدان ابابکر فی الجنة ان جاء بالایمان وهذا باطل
وحکم انست که در حالت نزع ایمان زایل نشود حاصل التمهید وعبارت
دستور الحقایق لایجوز زوال الایمان من الانبیاء وعشرة مبشره
واولاد رسولنا وازواجه واهل بدر وحدیبیه ومن امثالهم بالشهادة
والبشارة عن رسولنا واذا صدر فی حقه البشارة فنقول ان قول
النبی علیه السلام صدق وهو یکون کما قال فاما فی حق سایر الصحابة
والمومنین لانقول لاحد بعینه انه اهل الجنة او من اهل النار
فاما فی الجملة فنقول من مات مومنا فهو فی الجنة ومن
مات کافرا فهو فی النار الحدیث الثانی فی شرف النبوة عن حمزة
بن مرة عن علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه یا علی اول من یدخل
الجنة انا وانت الا ویا علی اول من یدخل الجنة انا وانت والحسن
والحسین فقلت یا رسول الله محبونا قال من وراءکم ترجمه مصطفی
فرمود صلی الله علیه وسلم یا علی اول کسی که در بهشت در اید من
باشم وتو وحسن وحسین باشند پس علی گفت یا رسول الله پس زنان
وفرزندان مصطفی فرمود از پس شما الحدیث الثالث فی المصابیح

و المشکوة عن زید بن ارقم قال قام رسول الله صلی الله علیه و سلم و قال انا تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم به لن تضلوا من بعدی احدهما اعظم من الاخر کتاب الله حبل ممدود من السماء و عترتی اهل بیتی و لن یتفرقا حتی تردوا علی الحوض فانظروا کیف کان تخلفونی فیهما

ترجمه مصطفی فرمود صلی الله علیه و سلم بدرستی که من میگذارم در شما دو چیز را که اگر دست در زنید او را هرگز گمراه نشوید بعد من یکی بزرگتر از دیگری کتاب خدای رسنی است دراز از آسمان دوم فرزندان من و هرگز جدا نشوند این هر دو یکی از دیگری تا آنکه فرود آیند بر حوض کوثر پس اندیشه کنید که چگونه واپس من در ایشان خواهید بود یعنی در رعایت و محبت قوله قام زیرا چه او ایستاده بلند تر است وهو الاشتهار را تاکید تارک از آن گفت که چون امت بمنزله پسر و رسم پدران است که وقت رحلت متفرکم واکثر عروض نفیس تو باشد بفرزندان سپارند و بحفظ آن وصیت کنند فیکم فی الظرف تا ایشان را در امت مقام و جاه مانند انجام وهو الاهتمام ان شرطیه شرط هدایه آنست که دست دار بدان ایشان را لن یتفرقا لن للتابید یعنی هرگز فرزندان من از قرآن جدا نشوند و بدان دارد که بقرآن بیزار شود زوال بحدیقی نباشد الحدیث الرابع فی المشارق

ان الله لا یجمع بنت نبی و بنت عدوی فی محل واحد عبارت حدیث در حق کدبانوی قیامت است و اشاره حدیث در حق جمیع فرزندان است یعنی فرزندان رسول با کافران در دوزخ در نیایند و چون جای کافران دوزخ است ایشان نباشند چه گمان است مرا ابوطیب حجام با شاه مدین خون رسول که مفر بود بر عوام و خوردن آن حرام از دوزخ مخلص باشد کسی که از خون جگر و نور دو چشم و مغز دو ساق منجمله باشد با موجب دوزخ شود و من چنین گمان دارم که اگر قطره از خون مصطفی در دوزخ اندازند همه آتش بوستان شود و این مرویست چون قیامت قایم شود و همه مناق با حوران مشغول شوند منکوحات ایشان بنالند که ملکا شوهران ما بجا نمیگیرند فرمان شود که یا جبرئیل چون محمد بعبادة مشغول میشدی از پایش خون بیرون می آمد آن خون در حقه داشته ام ببر و بر جبین هر زوجه ایشان نقطه بدار هر که را شوهر به بیند مبتلا گردد و نیز هر که از زنان درود بر پیغامبر سه بار یکدم بخواند و بر دود دهد و از آن دوده بر جبین خود نقطه کند چون نظر زوج بدان زن افتد مبتلا شود خون کسی که در حضرت عزت چنین عزت دارد کسی که از خون منجمد بود چگونه عزیز نباشد زیرا که ولد بعض والد است سوال کقول الشاعر . از دریا جدا شود قطره نه که دریا جدا و قطره جدا است

نیست بهذا اشارت لما که کرامت شیر و زید کجا نسبت اگر
این نوع بقیاس ثابت شدی مادر و پدر پیغامبر در دوزخ در نیامدندی
جواب گوهر از سنگ و مروارید از صدف بیرون آید اما پر کاله
گوهر گوهر باشد **حکایت** آورده اند که چون حضرت عیسی علیه السلام
منزل کرد و خلق از وی معجزه بخواهند و بگویند که مادر و پدر
پیغامبر ما زنده کن پس وی بمعجزه مادر و پدر پیغامبر را زنده کند
و ایشان ایمان ارند **در خلاصة السیر** میگوید که مادر رسول نبی الله
ایمان آورده است و در احسن الاداب میگوید نمی شاید کسی را
که ذکر مادر و پدر مصطفی بر سبیل نظر گوید که چنین و چنان بود نیز از هم
کسی نتواند که ذکر مادر و پدر امیر و سلطان و پیر و استاد کند اگرچه
چنین باشد اما آداب مانع است والله اعلم **الباب التاسع فی**
ذکر المنثور قال الله تعالی ندع ابناءنا وابناءکم و فی تفسیر البخاری میگوید
هرگاه که این آیة منزل شد مصطفی صلی الله علیه وسلم گلیم مخطط بر سر
گرفت و زیران خود نشست و علی و فاطمه و حسن و حسین را بنشاند
و چون از مباهله فارغ شد جبرئیل بیامد و گفت یا محمد اینانکه با تو در
مباهله بودند فرمان است تا بر سر ایشان منثور کنم تا مردمان ایشان را
عزیز و مکرم دارند پس جبرئیل بیامد و بر سر مصطفی دو جعد بافت و

سه پیچ داد و بقدار سه انگشت موی را بر اگنده بگذاشت و همچنین کرد پس
مصطفی صلی الله علیه وسلم بر سر علی و فاطمه و حسن و حسین دو گان جعد
بکرد و فرمود که این بر شما سنت کردانیدم و بر اولاد شما که از فاطمه اند
پس جبرئیل بیامد و گفت یا محمد من نیز در مباهله موافقت کرده ام
و خادم خانه تو ام علی را در جنگ یاری داده ام و فاطمه را در آسیا
یاری داده ام و گهواره حسین جنبانیده ام مرا اهل خاندان خود قبول فرما
کن و بر سر من نیز جعدها کن تا ملایکه اعلی مرا از اهل خاندان
بود انند و هم درین دعا مرویست **الهی** بحرمت خمسة النبی سادسهم
دکی پس مصطفی بر سر جبرئیل جعدها بکرد و پنج فرق و منثور درین بیت است
مرا شفیع تنم پنج تن بسنده بود که روز حشر بدان پنج تن رسانم تن نبی و
دختر و داماد و دو گزیده پسر محمد و علی و فاطمه حسین و حسن **شعر**
و منثور نیز دار و چراغ انث بهران دادت که اقطاع امیری داد و عالم
کرد انعامت **الفرق** دو شق کردن موی تارک بپیشانی که بروت
عائشه **فی المصابیح** فی باب الترجل و معنی المنثور نامه گشادن
دو جعد بافته علوی کذا فی المشکوة **الحدیث الاول** فی المصابیح فی
باب الترجل قالت ام هانی بنت ابی طالب قدم رسول الله علینا
مکة وله اربع غدائر **ترجمه** ام هانی گفت رضی الله عنها بیامد بر ما مصطفی

ز ۹۲ داد

ازمدینه در مکه و مرا اورا چهار گیسو بود بافته چنانچه سادات امروز
جعد می بافند و محل مهر دو جعد دیگر خوردتر میکنند فی تاج الاسامی
الغدیرة گیسو بافته و در رساله خواجه کرک میگوید که منشور های مصطفی
ازاحور کان و دو انگشت فرودتر بود و هر منشوری سه کان بنج دا ات
و فرود مهر بود و از مهر چهار انگشت مو یا براکنده بود و در رساله
احتساب میگوید ارسال موی علوی را امام غزالی مکروه نمیدارد
زیراکه شعار علویان زمانه ما همین است چون علوی نباشد تلبیس
حاصل اید فی المحیط فی الغسل واما الرجل اذا كان علی راسه شعر
مثل ضفایر المراة كما یفعله العلویون والاتراک لا یجب ایصال الماء
الی اشعار الشعر فی ظاهر الروایة فی زاد الارواح قال الاصمعی رحمه الله
علیه رایت زین العابدین علی اصغر رضی الله عنه وله ذوابتان
الذوابة گیسوی بافته سوال بعضی سادات موی بند ابریشم
طریق جعد های بافند جایز است یا نه جواب در رساله احتساب
میگوید موی بند ابریشمی انداختن جایز است چنانچه ازاربند
ابریشمی و در بیت متفق میگوید لاباس بتکة ابریشم التکة شلوار
بند زیراکه لبس نیست فی المحیط لاباس بتکة ابریشم لانه لا یلبس
بغیر ازار زقبل قال ابو حنیفة رضی الله عنه لا یلبس و قال لا یکره الحدیثة

الثانی

الثانی فی تاریخ المنتسب لابن القاسم محمد بن الصدیق فی الباب
السابع عشر حدیثا فی التواریخ قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم یا علی لا یجوز المنشور لغیر نسبی فقال علی قلت یا رسول
الله كیف یشتهر ابنائی بین امتک قال ابناؤک یشتهر بالمنشور
حاصل مصطفی فرمود صلی الله علیه وسلم یا علی روا نیست منشور
بغیر فرزندان تو که از فاطمه باشند وفیه ایضا الحدیثة الثالث یا علی
یا المنشور ولا یفعل المشهور لغیر نسبی وابناءک الا اولاد الذی ومن
فعل ذلک فقد شهد علی امه بالزنا وكان فی الاخرة مستوجب
النار وفی الدنیا مستوجب المنع والزجر وكان الرضا من امتی
بغیر نسبی كالرضا شهادة الزنا علی امه ومن نسب منسبی فلا المنعوه
من المنشور ومن فعل ذلک بغیر نسبی فهو ملعون ویردی كافر منافق
انا لا اشفع له یوم القیمة حاصل هرکه بغیر سادات منشور کند بر
زنا مادر خود و حرامزادگی خود خلق را گواه میکرده باشد و هرکه بدانستگی
او را منع نکند عاصی باشد و اگر حلال پندارد کافر باشد زیراکه دعوای
نسب غیر بحکم نص و احادیث و اجماع حرام است والله اعلم بالصواب
الحدیثة الرابع فی المشارق من ادعی الی غیر ابیه وهو یعلم انه غیر ابیه
فالجنة علیه حرام ومن استحله یكفر حاصل هرکه بدانستگی خود را بغیر

سوال بدر بندد و از احلال دانند کافر شود و بهشت بروی حرام کردد جون بعرف سید منسوب بنبی را میکویند و اگر کسی ویرا نا سید کوید بغضب و مفهوم نا سید است بمنسوب بنبی و بجلی باشد حدش زنند یا نه

جواب فی التاتارخانیه رجل قال لغیره فی الغضب لست بابن فلان لابیه الذی یدعی الیه فانه یحد ان کان فی غیر الغضب لا یحد لان فی حالة الغضب یراد به القذف عادة وفی غیر الغضب یراد به نفی المشابهة فی الاخلاق فی الظهیریة واذا نسب الرجل رجلا بالغضب فعلیه الحد فی کنز الدقایق اذا قال لغیره فی الغضب لست لابیک حد

سوال اگر کسی خود را علوی گوید قبل التحقیق استوار دارند یا نی

جواب فی التشریح اذا قال الرجل انا ابن فلان یسمع مالم یخالف احد من الاولیاء وفیه ایضا ولو قال الرجل رجل فی الغضب علی سبیل الطعن ثبت نسبک یعذر لان الناس یشکون فی نسبه ویطعنون

حاصل اگر کسی گوید که من پسر فلانم مجرد قول او استوار دارند تا آنکه مخالفی از میراث یان وی مخالف نشود و این روایت حجت است که سید اجل تصحیح و تحقیق نسب کنند و گواهان طلبید از کسی که خود را علوی گوید و معروف در آن نباشد اما غیر علوی را نشاید که تصحیح کند نسب علوی را و اگر کسی در

حال غضب

حال غضب گوید که نسب خود اثبات کن بگو تا آن تعزیر کنند زیرا که نسب وی بقول وی ثابت است اعتراض نسب غیر را حرامست مگر که از قبیله وی باشد از آنکه مردمان در نسب وی بدگمان شوند آن او را مضرة شود

المقصود مصطفی و اولاد حسن و حسین منسور کرده اند و امروز در ترک و هند دو جعد میکنند و در عرب نمیکنند و منسور سنت است هر که علوی را از منسور باز دارد فاسق باشد و اگر بر منسور استخفاف کند کافر شود

حکایت غریبه در جواهر حسینی میگوید که مصطفی را صلی الله علیه وسلم پیشتر از بعثت منسور نبود هیبت پدران خود بود روزی مصطفی جبرئیل را از هیبت سر خود برسید جبرئیل غایب شد و باز آمد و گفت یا محمد تو متابعه جد خود بکن یعنی ادریس علیه السلام کن و مراد او دو گیسوی بود یا نه

قصه وی آنست که روزی ادریس مریض شد جبرئیل را فرمان شد که یکی حور با دو خرما بر ادریس ببر و بگو تا این خرما بخورد صحت یابد و این حور در نکاح خود در آرد چون ادریس خرما بخورد صحیح شد و آن حور در نکاح آورد مصطفی از نسل آن حور است و او را دو منسور بود

الباب العاشر فی لعن یزید و امثال وی قال الله تعالی اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ لَعَنَهُمْ عذابا مهینا

في الكشاف نزلت فی ناس یؤذون علیا کرم الله وجهه ای انکسا نبک

می آزارند خدا را و رسول خدا را بازردن اهل بیت رسول خداوند
عز وجل ایشان را لعنت کرده است در دنیا و آخرة لعنت آخره جز
بکفار نبود پس ازین معلوم شد که ایذار اهل بیت رسول کفر است
و خداوند عز وجل ساخته کرده است مر ایشان را عذاب خوار کننده سوال
معنی ایذا چیست جواب فی التاج الایذار آزردن وفی الشکاة
کسی را رنجانیدن و ناخوش گردانیدن و ایذار عام است سواء کان
او را کشد و زند و بد گوید یا بجدی که اگر از مجلس اگر از مجلس بر خیزد و جامه
بیفشاند و خاک باهل مجلس رسد ایذار بود و نیز اگر فرزند و یا زن
و یا غلام و یا متعلق او را آزارد آزار او را بود کما بیناه فی حقوق
الوالدین والاستاذ والجار و نیز ترش روی کردن آزارست زیرا که
چون عباس رضی الله عنه بر انصار آمد و ایشان ترش روی کردند حضرت
مصطفی در غضب شد فرمود نباشد ایمان کسی که عم مرا بیازارد و بجد
که هر که بیازارد و در مجلس آید که مردمان از بوی وی آزرده شوند کذا فی
المصابیح والمشارق و ایذار اهل بیت ایذار رسول است بتصحیح
نص وهو الحدیث الاول فی الکشاف و شرق النبوة رواه علی
رضی الله عنه حرمت الجنة علی من ظلم اهل بیتی و اذانی فی عترتی
ترجمه مصطفی صلی الله علیه وسلم فرمود حرام کرده شده است بهشت

بر کسی که ظلم کند بر فرزندان من و برنجاند مرا در رنجانیدن قرابت من
الحدیث الثانی فی المصابیح الفاطمة بضعة منی فمن اغضبها فقد
اغضبنی ومن اذاها فقد اذانی ترجمه مصطفی فرمود صلی الله
علیه وسلم فاطمه پرکاله از منست هر که وی را در غضب آرد پس تحقیق مرا
در غضب آورده باشد و قتل حسین آزار تر بر فاطمه است زیرا که درد
ولد با مادر دردتر است و در ایذار علویه ایذار رسول است درین باب
احادیث کثیر است بسبب اختصار مذکور نشد پس ایذار حسینیان
ایذار مصطفی و علی و فاطمه است و ایذار ایشان همه موجب کفر است
ولعنت فبهذا اتفق اهل السنة والجماعة علی الکفر واللعن علی
قاتل الحسین وآمره کذا فی النسفیة والشرح چه گمان است
تر اگر ایذار سگ همسایه بهمسایه سرایت کند چنانچه در فقه در باب حق
الجار خوانده باشی و ایذار ولد بوالد سرایت نکند و این معنی از اهل
عقل و حس عیانست او نمی بینی اگر کسی بچه وحوش و طیور را آزارد
جان آزرده شوند از جان نترسند لاسیما کسی که افضل البشر واکمل الفضل
وابلغ العلم بود از کشتن حسین و ایذار و جفا و حقارت و ناسزا
وی آزرده نشد حاش لله لا یظنه احد و این معنی بنص و شرع و حسا
وعقلا ثابت است و بر هیچ صغیر و کبیر پوشیده نیست مگر که نشنیده هر گاه که

جبرئیل خبر قتلش میکرد و مصطفی چند روز نگران و ملول میباشت از
کمال محبت و فرط شفقت که بفرزندان فاطمه رضی الله عنها داشت
نقلست که روزی ابراهیم پسر پیغامبر و حسن و حسین بازی میکردند
و مصطفی میدید و شاد میشد جبرئیل بیامد و گفت یا محمد خدای تعالی
میفرماید ما ترا از عالمیان برگزیده ایم و تو با خود دل مشغول یا اکنون شرط
محبت آنست که موت یکی ازین سه تن اختیار کنی مصطفی سر
مبارک خود بمراقبه فرو برد و گفت اگر موت حسن و حسین اختیار کنم
فاطمه را بدرد دل نتوانم دید و شربت فراق نتوانم چشید گفت
ای جبرئیل موت ابراهیم پسر خود را اختیار کردم هم دران ساعت
ابراهیم را تب گرفت و در سیوم روز متوفی شد سبب آنکه تا عالمیان
معلوم کنند که مصطفی با اینان محبت بکمال داشت و از ایذا و آزار
ایشان پرهیز کنند تا از لعن و کفر ایمن شوید و درین قضیه هیچ بشر زاده
و بشر آدمی پرورده را شک و شبهه نیست ولهذا علما گفته اند که اهانت
و ایذا و حقارت و جفا اولاد رسول کفر و کافر است وهم در صحایح میگوید
اگر کسی علوی را باهانت علویک گوید کافر شود و بعضی گویند اگر علویک
بتعظیم گوید کافر نشود ولان التصغیر للتعظیم ابو القاسم گفته اگر
در حاله غضب گوید کافر شود و در رساله مولانا ضیاء الدین ... میگوید

که علما فتوی

که علما فتوی داده اند که اهانت و ایذا اولاد رسول کفر و کافر است پس چون
در گفتن علویک کفر باشد لاسیما در قتل و افضاح بطریق اولی کفر بود سوال
چون قتل مومن نزدیک اهل سنت و جماعة فسق است قتل حسین چگونه
بود جواب از آنکه ایذا و اهانت حسینیان بمصطفی سرایت میکند کما بیناه
غیر مرة و ایذا و اهانت مصطفی باتفاق کفر است و موجب لعن چنانچه
نصًّا و دینًا و حسًّا و عقلًا ثابت کردانید دیگر هرگاه روایات ایذا
و قتل مومن که فسق گفته اند مطلق است مخصوص در حق ایشان والحکم
للمقید کما عرف فی محله چنانچه مرویست که تنقیص و شتم ابوبکر و عایشه
و حسن و حسین و اولاد ایشان کفر است کذا فی التشریح والتسفیه و
فی الخلاصة سب الشیخین کفر سوال اگر با علوی معاند و مخالف
شود کافر گردد یا نه جواب کافر نگردد زیرا اگر ایذا و اهانت شان
غیر ازان میکوشم که سرایت بمصطفی میکند طبعًا و حسًّا از آنکه طبع انام است
با فرزندان مرد که را اعتقاد باشد با پدر روی نیز معاند شوند بخلاف اگر از یک
پدر و یا چاکر یک امیر و شاگرد یک استاد بوند و یا غلام یک صاحب باشند
معانده با صاحب نکنند و هو المحسوس چنانچه ذمی با ذمی حرب کنند
حربی نگردد و اگر با مسلمانان و باکسان خلیفه جنگ کنند حربی باشد اگرچه
با مسلم باغی جنگ کنند حربی گردد ولان الاسلام واحد کذا فی خزانة الفقه

ان اهل الذمة اذا قاتلوا مع اهل الاسلام او مع الباغی المسلم
او غیره ینقض عهدهم فلو ان عهدهم ینقض بالقتل مع الباغی والاسرا
ان ینقض بالقتال مع اهل العدل سوال چون یزید از قرابات
رسول صلی الله علیه وسلم بود بقتل حسین چرا کافر شد جواب یزید از
قرابات رسول بود اما از یک پدر نبود و بجهت مادر از اولاد مصطفی است
که از بنت مصطفی اند زیرا که در قرابات و برادران هم بنت بسیار
تفرقه است چنانچه در قصاص و حدود دختران خوانده باشی سوال
بعضی گویند حسین علی رضی الله عنه در دشت کربلا در حالت نزع گفت
که در بهشت در نیایم تا کشنده خود را برابر خود نبرم جواب این سخن
محض افتراست و کذب صریح زیرا که نزع حسین از بریدن سر مبارک است
و در آن وقت هیچ سنی و متدین حاضر نبود همه شهیدان کشته بودند و
قول مدعیان علمه و گواهی خویشیان و معاندان بالاتفاق مردود است
کما عرف فی الشهادة دیگر چون قاتل حسین بالاتفاق کافر است هرگز
نباشد که آن شاه زاده گوید که کافر را در بهشت برم و شفاعت کنم سوال
چون ایذاء اهل بیت کفر است معاویه با ایذاء علی کافر باشد یا نه
جواب معاویه باغی ماول بود و الماول لیس بکافر ولا بفاسق
وفی التشریح ان العائشة رضی الله عنها و زبیر و طلحة اولوا ان الخلافة

لمعاویه

لمعاویة و المعاویة ایضا اول ان الخلافة له و الماول لیس بفاسق
فی التمهید و طلحة و زبیر تابا و رجعا الی البلدة و قیل عائشة تابت
و قیل ما خرجت بغیا بل جاءت روما للمصالحة و قطعا للمنازعة
وفیه ان معاویة تاب بعد قتل علی بن ابی طالب رضی الله عنه
و قال اخطأت فی الاجتهاد و قال کانت الخلافة لعلی بن ابی
طالب رضی الله عنه فی عیون المجالس و هو ناقل من کتاب
الجواهر فی باب قضاء الدیون قال معاویة لابنه یزید یا بنی ان
الحق والله حقهم ای حق علی و الحسن و الحسین و لکنا غلبنا علیهم
وفی التشریح ان الباغی الماول لیس بفاسق لان شهادته مقبولة
باتفاق الروایات لانه ماول فی دعواه لان حد البغی ان یدعی الا
مارة مع شبهة کما اجتهدت عائشة و زبیر و طلحة و معاویة فوقع
فی اجتهادهم الخطاء و العصمة لا یکون لغیر الانبیاء ولانه یجوز
الصلوة و تولیتها القضاء و الحج و الجمعة و غیر ذلک من الولایة من
جهة الباغی فدل انه لیس بفاسق سوال چون یزید باغی بود
لعنش چرا کنند جواب فی التشریح ان یزید کان باغیا متغلبا
خروجیا و الخروج علی الامام حرام فی الادیان کلها و یزید خروج علی
الحسین بلا تاویل و قتله بالحرب سوال چون امیر المومنین علی

رضی الله عنه بعد قتل عثمان خلیفه شد و معاویه در مصر دعوی خلافه
کرد و معاویه در مصر پادشاه علاحده چرا نباشد **جواب** معاویه
باغی باشد زیرا که مصر در تبع مدینه بود و مصر را ابوبکر رضی الله عنه
فتح کرده بود هر که در مدینه پادشاه باشد مصر متابع او باشد و اگر کسی
از اهل تبع سر برکند باغی بود و فی التشریح و اول باغی فی الدنیا معاویه
وهو باغی ما اول فلما قتل علی ابن ابی طالب کانت خلافة للحسن
ابن علی ثم الحسین و بغی فی العهد الحسین یزید بن معاویه بغیا ثانیا
فتسلسل البغاة المتغلبة حتی جلس ولید بن یزید و استهدی القوا
ثم ابراهیم اخو مروان فی عهدهم کانت الخطار یلعنون علی اهل
بیت رسول فاذا انقرضت البغاة المتغلبة جلس ابو العباس السفاح
المنسوب العباسی و خلفاء منهم الی یومنا هذا حتی قیامت
القیمة و بعضی گویند که تغلب یزیدیه تا هشتاد و سال بود و در
وقت اتباع یزید لعن یزیدیه بسیند بعده ابومسلم همه یزیدیه را
بکشت و امیر المومنین علی اصغر را بیاورد و گفت بنشین بر
تخت خلافة علی اصغر رضی الله عنه دست ابو العباس بگرفت
و بر تخت بنشاند و خود منزوی گشت و بیشتر بدنیا مشغول شد
سوال چه حکمت است که اکثر عرب و پارس محب آل رسول اند

و اغلب

و اغلب اهل هند اولاد رسول را بنظر اهانت می نگرند **جواب**
در تفسیر ابو القاسم می گوید چون اکثر قران منزل شد مصطفی صلی الله
علیه وسلم قران را بهر جانبی فرستاد چون در فارس رسید پارسیان
قرانرا بر سینه نهادند و سلیمان پارسی را با خدمتی روان کردند
و اسب دلدل و ماریه قبطیه را فرستادند و چون در ترک رسید
ترکان مصحف را بر سر نهادند و هدایا و خدمتی روان کردند و چون
در هند رسید هندیان قرانرا زیر پای داشتند و در گلوی سگ بستند
و کیفیت ایشان پیش تخت رسالت آوردند مصطفی فرمود صلی الله
علیه وسلم پارسیان مقبول دلها و صادق سینها باشند تا قیامت محبت
خاندان من از سینهاء ایشان نرود و ترکان سران و سروران باشند
و هندیان اولاد ما خوار کنند و هوان گزارند ایشان همیشه خوار
باشند و بلی معاندی کری باشد امیر خواهد مال رعیت فرو برد
و رعیت خواهد مال امیر فرو خورد و هیچ بزرگ و بزرگ زاده نشود
و هیچ نا اتفاق بوند الا ما شاء الله **مرویست** که چون این
کیفیت پیش تخت رسالت گذشت مصطفی خواست تا بهم کنند
جبرئیل بیامد و گفت یا محمد در زمین هند که نحس است قدم مبارک
کجا خواهی برد از آدم الی یومنا هیچ نبی قرار نگرفته است و تحفه چون

کتاب ما را ایشان چنین کردند متابعان تو از ایشان انتقام کشند
و فرزندان ایشان را اسیر کنند و مطالبه و مصادره برهنه کرده اند
ملکا و بادشاها هند را بلطف و نصرة اسلام مظفر و منصور کنی تا از ایشان
انتقام اهانة کلام ملک العلام بیرون کشند آمین آمین آمین **سوال**
چون ایذا ولد بوالد سرایة میکند بعد مردن مرده را نیز ایذا میرسد یا نه
جواب عقیده اهل سنت و جماعة آنست که مرده را بعد مردن نیز
ایذا رسد چنانچه از خشم آید و آزرده شود بدلیل صحت عذاب قبر
والا عذاب قبر هذیان باشد **فی اعلام الهدی** میت بلطف و عنف
غاسل متاثر میشود و در آثار است از صدقه و نماز میت را سرور
حاصل میشود و در قذف و ذکر سوء حزن میخاید **ایضا** در آزار و سرور
شم میت را آزار و سرور میشود **و فی شرعة الاسلام** و یتحد القبر
فی جوار اهل الخیر فان المیت یتأذی بالجار السوء کما یتأذی
الحی و در **علمی** میگوید میت که به احیا مکرده می پندارد **و در قصص**
و آثار است هر که اولاد رسول را ایذا دارد اگر بیگانه باشد داند که سرانجام
بیگانگی شود و در خواب تیر رسانند و اگر بیگانه داند که سرانجام به
بیگانگی خواهد کشید دلیر گردد از جوانا جهل و شیر لعن علیه **سوال**
یزید را قاتل حسین گویند یا نه **جواب** فی آثار التیسیر ان الیزید

رجل متغلب

رجل متغلب النوه لما قاتل حسین ابن علی رضی الله عنهم کتب
ابن عباس الی یزید بن معاویه ایالا رجوان لا یملک الله تبدد فلک
عترة النبی و یاخذک اخذا الیما و یخرجک من الدنیا اثما کفورا
فعش ما استطعت لا ابا لک **ترجمه** چون امیر المومنین حسین بن
علی رضی الله عنه شهید شد ابن عباس رضی الله عنهما سوی یزید
نامه نبشت بدرستی که من هر اینه از خداوند امید میدارم اینکه
خداوند تعالی بر ملک قایم نگذارد تبر ا بعد کشتن تو فرزند رسول
را صلی الله علیه وسلم کشتن بوی اضافة کرد و او بر اوی و فقیه
ما علاله است و کشتن حسین بوی اضافه کرد که او آمر راضی بود
در اخبار متواتر است که بارها مصطفی منبر مود که از پشت صحابه
فرزندی بدید آید یزید نام فرزندان مرا از وی آزار رسد بجدی کم
معاویه از جماع بیم راند کما هو المشهور **سوال** چون یزید لعین
در محاربه حسین امین حاضر نبود قاتل از کجا گویند **جواب** از انکه
هرچه لشکر کاری کند بامر و رضا امیر کنند بوی اضافه کنند **چنانچه**
اگر امیری لشکر را بر امیری فرستد و یا بحصاری نامزد کند اگر آن
لشکر حصار و یا لشکر را فتح کند و فا د استعمال بر آن امیر و سر لشکر
الحاق کنند و بوی اضافه کنند چنانچه گویند فلان شهر و فلان اقطاع

فلان امیر کرفت چنانچه فلان اسکندر دارا کشت وکویند فرعون
عرب نجم کرفت وفی الواقعه ایران وی کرفته بود نه سکندر
دارا را بالحقیقه خود نکشته بود وهو عیان لا یحتاج بالبیان والامر
کالمامور والنایب کالمنوب والناس مسئول عن رعیته پس مراد
باضافه محقق شد که یزید پلید طرید بر قتل حسین شهید امر وراضی
بود سوال چون رضا یزید بقرینه اضافه معلوم است بصریح نیز
ثابت است یا نه جواب بصریح نیز ثابت است که یزید لعین
بقتل حسین امین امر بود وفی دستور الحقایق اختلفوا فی یزید
بن معاویه قال المعتمدون انه کان راضیا بحرب الحسین وامر
بقتله واهان رأسه واهل بیته بانواع الاهانات وهو المشهور
اصیل مختلفه فلا یمتنع اللعن علیه ومن اعانه لانه کفر بالله
حین امر بقتل حسین وحربه والائمة اجمعت والائمة الفقهاء
علی کفره ولعن آمره وقاتله لان الامر والراضی بالکفر قبیل یکفر
ان یفعله المامور وقیل ان یزید لم یامر القوم بحرب الحسین
وهم قتله بغیر امره وقال الامام مکحول بن فضل النسفی هذا
القول لیس بصحیح وفی الفتاوی الکبری ودرجة العلماء
والروضة الزندویسی الاکتحال یزید معاویه یوم عاشورا بدم

الحسین

فی الاکتحال … عاشورا

الحسین او بالاثمد لیقر عینیه وینظر الی الحسین القتیل حاصل فی
الخلاصة والخانیة وغیرهما وعبارة التشریح اختلفوا فی الاکتحال یوم
عاشورا فقال بعضهم مندوب لان النبی علیه السلام فعل ذلک
وقال بعضهم مکروه لان یزید بن معاویه فعل ذلک وقال بعضهم
لا باس به وقال بعضهم انه بدعة در رساله عبهری میکوید یزید لعین
سر مبارک حسین امین را چند ایام بر سر نیزه داشت که در کله مبارک
کنجشک بیضه بیاورد ودر قصص بخاری میکوید در آن ساعت
که سر مبارک حسین امین پیش یزید آوردند یزید پلید بغایت در شادی
شد وخمر میخورد وسر مبارک را بانواع اهانه میکرد خبر ببعضی اصحاب
رسول علیه السلام رسید که ایشان بیامدند گفتند ای ملعون چه میکنی
یزید ایشان را اکرام کردن بزد گویند هفت تن صحابه بودند که آن روز
کردن زد ودر حبیب السیر میکوید از امام شعبی روایت است
که بعد قتل حسین امین فرزندان ومنکوحه مبارک وی را یزید لعین
در دمشق چون اسیران بکردانید ودر مناهج میکوید ولید بن یزید
قرآن را هدف ساخته بود ودر تهذیب الکامل میکوید یزید
لعین در دهن مبارک حسین امین میخ زد وانواع اهانت کرد
ودر مکیات میکوید که یزید لعین سر مبارک حسین امین را انواع

اهانه کرد و در مدینه نامه فرستاد و سر حسین را برابر روانی کرد و در
قدوری میگوید بعد شهادت حسین همچون در مدینه لشکر فرستاد
یزید ملعون و عتبه را سر لشکر کرد یازده روز در مدینه مبارک جنگ شد
پنج هزار و پانصد فرزندان صحابه شهادة یافتند مدینه و خانه مصطفی
صلی الله علیه وسلم تا سه روز غارت کردند و حرم رسول الله کران
روز زنده بودند طریق بندیانه گرفتند در مشکوة میگوید سر مبارک
حسین علی را رنگ کرده اراده بودند برنگ دسته مثل بند و در صحیح مسلم
بخاری میگوید انس گفت دیدم که سر مبارک حسین را بیاوردند و
در طشت بازگونه کرده نهادند و بینی مبارک با نیزه میزدند
و بر طریق سخره و استهزا کلمات میگفتند و در اهانة کردن سر
مبارک که از یزید صادر شده است روایات و آثار کثیر است از
تهرا اختفا رند کور نشد حاصل الامر حوز قتل حسین نبوی اضافه
است از مصطفی و ابن عباس و سایر الاکابر و اسافل و انام
زنان و مردان و کبایر و صغایر از انکاه الی یومنا پس محقق گشت
که او بقتلش امر و راضی بود و بر روایات صحیح نیز ثابت کرده
پس بر وی لعن باتفاق جایز است و فتوی همه برین قول است
فی تمهید ابو شکور السالمی اختلفوا فی یزید ابن معاویة قال بعضهم

لایجوز اللعن

لایجوز اللعن علیه لانه کان امام المسلمین فی سنین وقال بعضهم
یجوز اللعن علیه لانه کفر بالله حین امر بقتل حسین ورضی بذلک
وقال بعضهم ان یزید لم یامر القوم بقتل الحسین انما امرهم بطلب
البیعة او باخذه وحمله الیه وهم قتلوه بغیر امره وما رضی بذلک
والاصح ان تقول بان یزید لو امره بقتل الحسین او اجازه او
رضی بذلک او جوز اللعن اهل البیت فانه یجوز اللعن علیه والا
فلا حاصله بعضی گویند لعنت بر یزید روا نیست از انکه او امام
مسلمانان بود فنقول له یزید متغلب بود نه امام زیرا که امامت
مر حسین را بود چنانچه از انکاه الی یومنا خطبه خلافت وی از
خطبهای اهل سنت و جماعة شنیده باشی و بعد شهادة حسین
ششم ماه گویند یزید پلید مردار شد فالدلیل یمنع اللعنة علیه
فاسد والبناء علی الفاسد فاسد جواب دیگر اگر تقدیر کنیم
که امام بود والامام عن الکفر لیس بمعصوم فدلیله لا یفید بعضی
گویند یزید پلید بقتلش راضی و امر نبود نقول لهم خبر این خبر
نفی است قول النافی ومخبر النفی مردود باتفاق الروایات
لما عرف فی الشهادة بعضی گویند یزید لعین لشکر را فرموده بود بکشتن
حسین بلک فرموده بود بطلب بیعت همین قدر از قول خصم

معلوم شد و اینکه گویند بطلب بیعت فرستاده بود ضعیف است
بوجوه اول آنکه خلیفه برحق و امام مطلق حسین ابن بود حسین را می
شایست که آن باغی و متغلب را بقهر و قصد حرب و عنوه بیعت
آرد نه باغی متغلب را که بر پادشاه بطلب بیعت لشکر فرستد دوم آنکه
هیچ عاقل نه پسندد که چهل هزار سوار آب فرات بگیرد و ده روز تشنه
دارد و جنگ شود و فوج فوج لشکر آراید و او امر بنام زدی نکرده باشد
سیوم آنکه طلب بیعت چهل هزار سوار نبود قصد حرب هرگز عاقل
نپذیرد که نام زد نکرده باشد گمان نیک آنست که این دلایل ضعیفه
اتباع وی اقامه کرده بود وقت ملک مروانیان گفته و بعضی گویند
یزید پلید بقتل حسین شهید امر و راضی بود و این قول موافق اخبار
و مطابق آثار مشهور است کما بیناه غیر مرة و او برضا و امر بقتلشما بقتلش
کافر شد لان الرضا بالکفر کفر و بالفسق فسق بقتل قوله و الاصح لفظ
اصح فتوی است چنانچه در ذخیره و مضمرات و کشف الکشف مذکور است
و قد ذکرنا من قبل و فی النسفیة و شرح العقیدة لمولانا سعد
الحق والدین رحمة الله علیه فی الکف عن ذکر الصحابة اختلفوا
فی یزید ابن معاویة حتی ذکر فی الخلاصة و غیرها انه لا ینبغی اللعن
علی یزید و لا علی الحجاج لان النبی صلی الله علیه و سلم نهی اللعن

للمسلمین

للمسلمین

للمسلمین و لمن کان من اهل القبلة و ما یفعل من اللعن النبی لل
بعض فلما انه یعلم من احوال الناس ما لا یعلم غیره و بعضهم اطلق
اللعن علیه لانه کفر بالله حین امر بقتل الحسین و اتفقوا علی جواز
اللعن علی من قتله او امره او اجازه او رضی بذلک و الحق ان
رضا یزید بقتل الحسین و استبشاره بذلک و اهانة اهل البیت
مما تواتر معناه و ان کان تفاصیله احاد فنحن لا نتوقف فی شانه
بل فی ایمانه لعنة الله علیه و علی انصاره و اعوانه حاصل
در خلاصه و جز آنها میگوید لعن بر یزید واجب نیست و هو لا ینافی
الجواز و الاستحباب کذا فی المعدن لفظ ینبغی یستعمل در دون
الواجب و فوق المستحب و لعن بر اهل قبله وقتی منهی است
که کفر وی معلوم نباشد و این معنی هم از قول امام مستفاد است
و هو قوله لان النبی صلی الله علیه و سلم یعلم من احوال الناس و چون
یزید بقتلش کافر شد و کفرش بما معلوم گشت بحکم ظاهر پس لعنت
کردن بر وی جایز است دیگر چون کسی کفر کند تا هم از آن فعل توبه
نکند و راجع نشود کافر باشد اگرچه جمیع اساس شرعی بر پای دارد مومن
نباشد و در توبه یزید هیچ قولی از علمای ثقات نیافتیم تا دلیل منع
لعنتش می بودی دیگر اگر یزید بقتلش کافر شدی ظنوا بالمهملین جبرا

لفظ ینبغی یستعمل د
و فوق ا
الواجب

درحق وی می بودی **دیگر** اگر ایذا اولاد رسول باتفاق کفر نبودی
باصلاح کار ان پلید میکوشیدیم علی سبیل الاستحسان وبعضی بروی لعن
مطلق گفته اند سواء کان اهل القبلة او لم یکن زیرا که بامر قتلش کافر
شد وکافر را لعن جایز است نه لعن فاسق لان اللعن علی الکافر الطرد
من الرحمة ابدا سرمدا وعلی الفاسق بالتوقیت یعنی کاه اماره
للکافر بالتابید وللفاسق بالتوقیت قوله حین امر یعنی یزید کافر
شد هنگامی که فرمود قتل حسین را لان الامر بالکفر کفر سواء یفعل
المامور اولا باتفاق اهل سنت وجماعة انست که لعنت کردن جایز
است بر هر که امیر المومنین حسین را کشته است ویا کشتن فرموده
ویا رضا داده ویا لعن گفته وفرموده ورد گشت بر اهل بیت رسول
چنانچه می ارند که یزید بامر جمعه خطبه خواندن بر اهل بیت رسول لعن
میگفتند وحق انست **وفی اللامیة** الخ صدق والصواب قوله
ان رضا یزید ان ناصیه اسمها رضا وخبرها معا تواتر وتواتر دو
نوع است تواتر لفظی وان نقل عبارت بحروف والفاظ متفق
است کالقران **دوم** تواتر معنوی چنانچه شجاعت علی کرم الله
وجهه وسخاوت حاتم وعلم ابو حنیفه وعدل نوشیروان لتفاصیلها
مختلفة وهی بمجموعها تدل علی معنی واحد فدلت بجمیعها علی

ثبوت ذلک

یفعل

٥٥

ثبوت ذلک المعنی بطریق التواتر وان لم یقع العلم بکل فرد
من تلک الافراد والقول وان کان هذا علی طریق الاحاد
ولکن وقع العلم بهذه المعانی علی سبیل التواتر یعنی این همه
تواتر معنوی است بتفاصیل مختلف چنانچه بعضی گویند در احد
خیبر کندیده وبعضی گویند حصار سلاسل فتح کرد وغیر ذلک **قوله**
وان کان تفاصیله احادا احد علی رضی الله عنه وجها شکست اگر
بر طریق فرض وتقدیر تفاصیل احاد باشد فتحقق الغار للحکم بداء
فی ایمانه بل ههنا **کذا فی الزاهدیة** عند قوله تعالی بل الذین کفروا
یکذبون والله اعلم بما یوعون ای این کافران قران را قبول نمیکنند
ونیز دروغ زن میگویند **فالحاصل** صدق وصواب انست که رستی
که یزید بقتل حسین امین طلب شادی کردن وی بر بین واهانه کردن
اهل بیت حسین را از اخباری است که ان اخبار تواتر معنوی است
اگرچه تفاصیل احاد باشد پس حکم انست ما توقف نکنیم در عدم رضا
وی ونیز در ثبوت ایمان وی لعنت خدای بروی باد وبر یاران
واعوان وی **ولهذا** قطب العالم جلال الحق والدین الحسینی
البخاری در محل ولم یلعن یزیدا بعد موت در لامیه بیت گفته است
ولعنت عالمین علی یزیدا لان شقاوته مبین فی الفعال ؛ وقال

جمال بن علقمه فی قصیدته شعر الا لعن الرحمن لآل معاویه وال
حرب عند لعنة لا انقطاع بعدد الحصا والرمل والابل والثریا ونبت
الثری تروح وتبکر وقال احد من المتاخرین محاباة اللامیه شعر
ولم یلعن یزید البعد موته سوی الملعون فی ایذا رغالی وقال الشاعر
همین گویم بر و لعنت نشاید که ناصدر است بل باعد بابد: ایضا بهر
بغض آل احمد جاودان در دوزخ است: کافر ملعون یزید زرد گوش و روسیاه
دنبکی و نابینی و خارجی از روی شرع: لایق اند هر سه برای نار نفت و بوریا
اب کوثر ناخورند اما انکه دادند از حری دین خود از دست دادند لا امید از خدا
سوال صاحب لامیه و امثال وی لعن یزید منع میکنند قول ایشان حجت
باشد جواب قول ایشان حجت نیست بوجوه اول آنکه مذهب و
عدالت و نام صاحب لامیه و امثالش محقق و معلوم نیست و نیز دانسته عدالته
نمیشود که از اعوان بود یا نه چون مشهور نیست مستور باشد فی الحسامیه
وغیر با خبر المستور کالفاسق لا یکون قوله حجة باتفاق الروایات
لعدم المعرفة فی فسقه وعدالته دوم صاحب لامیه متهم است عدالته
که گویند وی از اعوان و موالی یزید بود و علیه العلویة واجماع علما
اهل البیت اجماع ان کانوا اثنین او ثلثة کما عرف فی اصول کلها فقول
المتهم مردود فی الادیان کلها سیوم چون صاحب لامیه منع لعنتش بغیر

دلیل کرد

دلیل کرد و قول مجتهد بغیر دلیل موجب نیست و فی اجتهاده کلام وفی
سراجیه قال ابو یوسف و زفر و عتبة ابن یزید لا یجد لاحد ان یفتی بقولنا بقولنا
ما لم یعلم من این قلنا چهارم فتوی بر لعن یزید اولی است زیرا که
مصطفی و ابن عباس و سایر کبار قتلش به یزید اضافه کرده اند و امر
و راضی بشته و عدالت و دیانت جمال ابن علقمه و سید جلال الحق والدین
حسینی البخاری و مولانا سعد الدین معلوم است و در ورع و تقوی
پیران عصر بوده اند چون ایشان بر یزید لعن کرده اند فتوی لعن او
اولی باشد و فی السراجیة سئل الامام علی السعدی رحمه الله عن
الفقیهین حین افتیا بجوابین مختلفین ای الجوابین یتبع اقدمهما
بعد ان یکون اورعهما پنجم اگر اقامت دلیل کنند که لم یأمر القوم
بقتله فجوابه قلنا من قتیل ششم اگر تمسک کنند بر قول ولا تکفروا اهل
القبلة قلنا فی شروح الحافظیة ای لا تعاملوا بهم کمعاملة الکفار کالخراج تعاملوا بهم
والجزیة ونحو ذلک مما ذکرنا فی المرتدین هفتم چون در کتب تفحص
کردم در هیچ کتاب منع لعن وی بروایتی بتصریح از امامان اربعه و تلامید
ایشان باشد نیافتیم و در جواز لعن وی از سلف کبار اقوال رسیده کما ذکرناه
فکیف نبالی بقول صاحب اللامیه و امثاله هشتم اگرچه عدالت
و مذهب و اجتهاد صاحب اللامیه و امثاله معلوم باشد منع وی مقتضی

حرمت نبود لانه یمنع بالظن الا تری ان نهی الله ونهی رسوله لا یقتضی
الحرمة بالاطلاق لانه متنوع بانواع وهو الکراهیة والحرمة والنفقة
والکرامة کذا فی کتب الاصول والبزدویة نهم چون بتواتر مسموع است
ایذا رخاندان از یزید لعین صادر شد پس رعایة واعانة وی اسادات
از انچه اگر کسی با فرزندان بادشاه بدی کند ویا باغی بود نتواند کسی از
خواصان وکسان بادشاه که برعایة واعانة او دم زند وعلیه النصوص والاخبار
والمعقول والمنقول فی الی فظیة وما ورد به الشرع ولا یاباه العقل یجب
قبوله هر آینه از مصطفی این امر که مادر وپدر خود بهر امت در بارهٔ حسن
وحسین که از عظمت ایشان شمه شنیدی بهلاک سپارد واز امت
این سزد که رعایة واعانة موذیان خاندان وی کوشند اللهم متعنا بهم
بحبهم وتهلکنا مع المالکین ببغضهم شرط محبت آنست که اندوه دوست
ودشمن وی یک وشمن سگ وی اندوه تر ودشمن تر از آن خود انند
آنچه در بارهٔ دشمنان باید کرد بکنند درکفایه شعبی میگوید که روزی
وزیر عبد الملک بن یزید امام شعبی را پرسید که از وقت رحلت حضرت مصطفی
تا امروز پنجاه سال برامده است وبزیدیان اینچنین حادثه کردند اما چ ذکر
روزه بجا می آرند ودر محبت ومودت مصطفی مبالغه میکنند بحدی که
عبد الملک شنید که موی محاسن مصطفی صلی الله علیه وسلم می آرند ودر میل باده

بالمقا

گفت اگر دیرا اولادی بودی موجب سجده وایمان میشدی
سلطان گفت فرزندان وی اصحاب در جعد ومنشور ند که ایشانرا
سید خوانند گبر نعره زد وگفت ای شاه این چنین ورشما اهول است
ومنگدری مردمان اگر بر کاب ما می آیند ما را شک وعار می اید پس
معلوم شد که جد ایشان احق است ای گبر دیدن در وین کسی که فرزندان
چنین باشند هزار عار وسنار است وترا دعوی خلافت وی حرام وناجا
ای شاه یکی قیاس کن در شهری که فرزندان بادشاه چنین خوار کنند نامه
برخیزد وحرب قایم کردد ای شاه در میان ما قوم زنار داران اشرف اند
اگرچه مار اخلافه ونیابت از ایشان نیست اگر کسی ایشانرا بکشند وبر جانو
ومار از نهاد ادبرارم وبسیاست کشم شاها چهار چیز را التماس است
اگر باجابت مقرون کنی ایمان وخلافت تو درست اید والا کفر وکافری
بهتر است اول آنکه انعام واکرام در بارهٔ ایشان فرمائی تا از احتیاج
خلق فارغ شوند وکسی ایشانرا باهانه نه بیند وتو نیز حق خلافه ونیابت
جد ایشان بجا آورده باشی دوم اگر بتوانی همه ایشانرا جا کرتا بدین بهانه
ایشانرا چیزی برسد سیوم آنکه اگر بتوانی بفرما علما زید بسیار را اگر فتوی دهند
که محمد را فرزندی وولدی نبود هر که خود را نسبه وی کند مانند خون خویش وارگرد
دی باشند چهارم عالمان حق نگذارند وفتوی بدروغ ندهند اگر این چهار چیز

التماس گبر
بادشاه

ترا میسر نیاید از دین جد ایشان بکردد وکفر بنجه کن تا تراحق انجنان کر
وجای خنده ومحل طعن وعیب نباشد واعجب ترین اعجاب انست
که کبران از زشتی معامله ایشان خود را سنی تر دانند پس سلطان ویرا
درکنار کرفت ونعره بزد وکفت در انجنین ولی کفرچه کند وبا این معامله
که دارم دین چه کند درحال کبر کلمه بکفت ومسلمان شد ویکی از اصلاح حق
کشت برکت رعایه اولاد رسول الله صلی الله علیه وسلم می ارند که بعد از ان
سلطان شمس الدین انار الله برهانه در حق سادات اعتباری راسخ
وعقیده صادق داشت وبارها میکفت فردا مارا از شیخ ودانشمند مخلص
نباشد روز قیامت کار با سید است هر که مخالف رسول الله هست نبی ویرا
نهاند ونه هیچ ولی برجود سید السادات سید مبارک غزنوی
را ببار خاص وبنام متصل خود نشاندی وسید قطب الدین را از اشعار خود نیست که
بارها دست در دامن سید مبارک غزنوی زدی وبتواضع وشکستکی کفتی که
عجمی ام ببرکت جد شما به بادشاهی رسیده ام وبمعاصی نفس کرفتارم دست در
دامن شما زده ام که فرزندان وجکر کوشکان رسول اید وباسرور عالم ما بی واسطه
کلی دارید فردا قیامت مرا از دست مکذارید از سید مبارک عهد نامه بستد
تا فردا قیامت شفاعت کند عزیز من روز قیامت روزی صعب است
امیران انجا اسیر کردند وشاه الفقیر نباشد وهر یکی متحیر ومدهوش باشند تا سلطان

اولیا وانبیا مبهوت بشوند ونفسی نفسی کویند تا انکه آدم سوی علم
مصطفی بناهد وابراهیم خلیل شفاعت خواهد ومصطفی کم الشفاعه
درمیان هر محبوبی ومخلص خاندان شفاعت مشرق
ومخالف او باشد الشقاوه ملکوت راشود صفعا ودوستان
اولاد وی بر سریر جنت درسرور اند ودشمنان حضرت رسول واولاد
وی در حزن محزون عزیز من هر کرا بدولت ابدی ونعمت سرمدی
سرشته اند وارا سته وبخصال حمیده وعلامات ستوده پیراسته
روح او را با قلوب این اطهار اولاد سید ابرار مونس کردانیده
اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه اسباب سعادة رعایت این باب
سعادت ازینجاست که درویشان مریدرا شجره دهند تا مراتب پیر
کی بترتیب شناسند ونیکو اندیشند از حانقاه مصطفی ومرتضی پیر
زاده اند اکر هزار هزار پیر جمع شوند معاند اولاد رسول را نتوانند
رهانید بلکه هرکه معاند اولاد رسول باشد فردا ان پیر شرمنده کند
ایا نمی بینی توانکه کسی از خواصان شاه رعایه کند
الهی بهم برتن بمیران وبرانکیزان وبرکات ان درین بیچاره ارزانی
کردان وبا اباء واجداد واحبار واحفاد واولاد نجات فرمای بمنه
وکماله وکرمه امین امین امین تمت هذه النسخة المبارک بعونه

المسمی مناقب السادات و رونقت تحریر در یوم
شنبه ماه محرم الحرام سنه ۱۱۶۱ در مقام لاهور بدست
خط فقیر حقیر عالم الرضوی الحسینی سلمه الله تعالی
امید که هر که درین کتاب مستفید شود به دعای
خیر این نیازمند درگاه الله را یاد کند

